


۱۱۳۸۶-ن

	کتابخانه مجلس شورای ملی
	کتاب: <u>تجربیات بطن الباز و کرم ابرو</u> - اجوبه نامه و ادات
شماره ثبت کتاب	مؤلف: <u>محمد علی</u>
۷۷۷۷۱	موضوع: <u>شماره تفهیم ۸۷۷</u>

خطی - فهرست شده  
۱۰۶۷۷

۱۰۶۷۷  
۱۳۲۰

بازدید شد  
۱۳۸۴

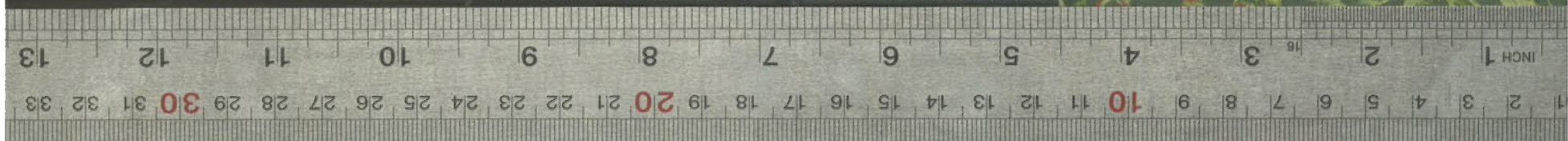


بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي اخرجنا من الجاهدين الغالبين واول معانته  
 الدارين والصلوة على رسول الله الذي فضله على كافة الانبياء والمرسلين  
 ونزل عليه كتاب المبين المستبين وشرفه بكتابها التي جاهد الكفار  
 والمنافقين والسلام على اله الميامين الطيبين وعترته الطاهرة الشريفة  
 الذين طهرهم الله عن النجس نظيرا فلم يقارنوا ذنبا صغيرا ولا كبيرا  
 سيما علي بن ابي طالب وصيه الذي جاهد في سبيل الله حتى شهيد  
 عليه اعلى سلاسل نائيد الملة البيضاء واقصى منازل الاعانة والاستعانة  
 هو الذي هرب من حربه في كربلاء وما ضرب ضرب الاقرب ولم يخلق لخلق  
 حسنة ومضرة من مضرة وراو قعر النار مقوم عظم وهو الذي

هذا الحديث في نسخة بخط الفقيه

هذا الحديث في نسخة بخط الفقيه





المعبود: ويحمد الله الودود: المسجود حين كان الناس باضلال الفتن  
المرجوم المطرود: مستغلين بعبادة الخشب والاحجار مستغربين في الحج والعمرة  
والبحر: وقد وصفه الله وتباعه الكرام الذين هم افضل اهل  
الايان والا سلام بقوله الحمد الحق: اشد اوعلى الكفار رجاء  
مردهم وكعبا سجدا يستغفون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في جوارهم  
من امر الحق: فوا عجباه من الغنة المسماة باهل السنة والجماعة  
مخطوف خط الناقه العشواء: ويهين في اوديه الضلالة والمجاعة  
كالحيمة العبياء: فيفصلون عليه استحقاق الخلافة الخلفاء الذين  
كانوا عن الله خلفاء ورسوله تركاء: فارين عن الاشياء غير فان  
عند سيد الانبياء في الحرب البهائم: فيا لله ولا مثال تلك الدعاء  
الكاسدة العوجاء: التي تكاد الجبال تخر منها وتطبق الخضراء على  
الغبراء: ثم لان ايها الخلدان: تحملني شفقتي وتبغثني غايه  
من علي ان اخاطب اليهم واقبل عليهم فاقول عودا على بدء

بدء لا سرا ولا سططا ولا هجرا ولا عطا: ليت شعري كيف تفضلني  
قبيل الدار الذي سربين الاستار كالنيران اولات المعاجر: الحار  
خوفان سيوف مجاهديه لا يراز وفر من عند رسول الله لا حد  
بشهادة صحيحكم السقيم يوم احد كالبعل والحمار هبية من ضربا  
الكفار: الفجار الى غير ذلك من الحروب التي صار فيها من مولى الادبار على  
هذا البطل الضرام: ولا شجع البقاع الذي هو الكرار الغفران  
ينص الرسول المختار وهو من كسر ثورة الحرب واطفى نائرة الطغيان  
والضرب وقرق العسكر وهزم الجيش: اخرى يهودا وهو الذي  
وكافري فريش يوم دير واحد وخير وخير: وقال فيه النبي  
يوم الخندق قل على العرنيين اعبدوا افضل من عبادة النضليين  
وهو من قت رؤس الكافرين الفاجرين: وشقت النمل حين  
ارسله سيد المرسلين الى وادي اليمثل فابن هذا من ذلك  
وان النمل من سالك ثم كيف يخون عليه الخالقين ليقتل



توضیح در باب اول

الحلقین المجانبتین مع کونهما فی روضة القراء و تولیة الادبار و  
المقر والقراء کالتقید السابق الذکار فها وایا تم بین ابدینا  
تنص علی فرادها عن جل تلك المعادلت والمعادی ومخالفة  
امر النبی الا یطعی المجازی علی ان احدیها فائدة اهلونی و اخری  
مسکنة کولا علی اهل عمر وهذا یصیر الاخبار و تقصیر الانار  
اقصى الاصحاب و باب مدینه علم خبر البشر یتولی ایها  
الجاهلون فمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی  
الا ان یهدی ما لکم کیف تحکمون وهل یستوی الذین یعلمون  
والذین لا یعلمون **ع** مدرب جلیل و صلوة و سلام رسول جلیل  
وال اطهار ان بنی نبیل فمن یلوکب اصنف عباده الله القوی خیر خاک و غیة  
عشره الله فر روضة محمد و علی کبر صفا و ضما ارباب صلاح و رسا و الراج  
خدیجین نیل بنیلا صلیح و برسم بالک و دین زمان بطالت نشان و  
محبیته اقر ان که صوفی سماع فی شناس و انصاف کاسر و انصره انصره

واختلف دهر بنحو علل و ادب ارض ریدة تعصب عن و محمد و فاسر  
علوم معقول و منقول منزوی زاویه تحول اند و اصحاب است و صله بمن و  
وعین صرف نفوذ حصول ثواب فضله از اخیال محال مقابلتیر ان یزید علم  
و کمال در در و ارکان کندید فرق ریاضی و فاسر و صمد ساز او  
فصل و انظار در بر سلسله است از فز و یکن محفل و صفت ارباب رسا و پیرو  
از اجماع ارباب مسر و در تعصب و فز و ان و غلط و صلا و بیاد و  
نور مضامین آن فیه جواب سلسله سلسله الفار که از تالیف فاضل عالمیقد  
یکبار مرکز مجاهد ابطال اشعار و معتزله بطالت شد و خدیج و صمد بقضای  
فیصل لا افسر فیضه علی الخاق و الهاد فیضه و شید و جلال رسول ربیة تقوا و ال  
الطام سحر کجند الفهم خمد و الوصر و النانی محرم سلسله و الطغیة فی قلب  
صمد و الدین لیم کالکله و فیض و کرام و فک و ما و مقلد المر و اینه و الله  
بالجمله انحرار نه مجاهد طایفه السد و یه الیتمیه ذات الفضل و بالجمع و صمد  
الاسم و ولد ادا استنای المسد و صاحب سلسله محمد الی کجا و محمد و ارباب

جمع و فاضل و شید



کاسه بینه علی و عایشه را بر سر بر منظر خلعت در برده بعضی از محققان  
 الاسلام در پوشیده سبک تحریر و ضبط کشیده در اطراف آن کف بلاد او  
 کرده اند و نیز بر این تصنیع اوقات و صرف بی مصرف بله و دات سود و تحریک  
 روزگار شلش نامرئیه که محقق دیگر نیز در روزانی می باشد عیسی علیه السلام  
 بین سقیا انسی بر او داشته بر خلاف موهو ان الله لا یحب المتکبرین  
 که در منظر تا بود فلک صفت رسیده و لا تدر ان صدور شد و شد شریع  
 غایب سواجی ششین چهار و غریب ششین الزاب این بر در و بر از  
 اظهار و ابراز اگر چه بطرز بعضی از داج بترجات نماید و اما گفت از سوره  
 ششین بر سبب ششم که از طرف خود ششین و ششین از طرف راست می گویند  
 ششین و ستر از من در این و احد تنها که از اندر رسول خانی احد ضلع علی  
 و جدا بجد اگر دیدن در دوش و اید و فیه را از آن که محققان ششین  
 نیز حاکم کتب تافش که جدا سیر باید از این و این مقام مقام  
 تافش بود و نیز که از آنکه سیر مقام سیر از دوش بود و حاکم ششین

این کلام در این کتاب است

و نیز عایشه اصفاف طالب شش و محال و ابطار می باشد در عدم امکان و در  
 فانی فایده ششین علی افعال نه القیاد افعال مکن بود است و در فایده  
 که می باشد سبب پیچید و ادر که سبب سببی با غوا بر ششین ششین و محققان  
 حبش شریع و غیر ادر که اسمعیل نموده کورانه بحواب انرا به جلد با این  
 آن محال سبب را سیر بر صفین حق و صواب و متا صدمه ضعیف حضرت الابر  
 و فایده و اعانت دین بین ال اطیاب قیاب کتب صلوای علیهم السلام  
 بوم المرجع و الماب مشتمل و متضمن کشته و فواید شریع است و اما  
 سخن گفته باشد عیسی علیه السلام ششین باشد بدو سبب این سخن گویند  
 در راه لاف و کفراف و می منافر که معیوب عیسی علیه السلام را بر ابر اطیاب و ابر از نموده  
 با جلد برگاه آن رساله سوره و کلیمه از سوره از نظر فقر داشت و حال  
 قزانت الفتن لوح خط حقیر شش و شش شش نظر باید سقوط اجوبه  
 آن رساله با یک از موهل است و است با ششین و نصف النهار و شش  
 است که و ششین و قیام ششین غیر محتاج به ادر که کار و مقابله و مواجبه این



فقط عظیم العجب نیست گفتار که از غایت عظمت و جلالت مظهر کمالش  
خارج از طرز تحریر و تعریف شرفا نامدار و ملت حافظه و ادراک و محو و تلمیع آن  
ناپاک از آغاز و انجام رسد اش کالیه قریب السحاب المبرار واضح و نمودار  
در ابصار و انظار مصطفی اولی اللہ بصر و مستدین دیانت مشاعر عاریت  
بدین تر عار و شتاب نیست پست ترین سزار اعراض و طلی کش از بحر جواب  
خاص و ابان طر و خجاست و ضلالت نمود اولی و امری نمود لکن بعض احباب  
مومنین و اصحاب سیدین مومنین که اصحاب حرات ایمانیه دارا محبت و خلعت  
جانیته شرفه غرات عله و رفعت در جانیته مکرر بر الحاح و امر از بابت  
نم بر جواب آن گفتار پیوده گفتار محکم بستند لاجرم در آن حقیقت حال بخت سبک  
آن در سبک اظهار در سقیم و مخاطب الیهیم و مقبله علیهم جنین گفتار که حقیقت حال طایف  
نفس الام و صدق و راست الی کم و کاست بر این سوال که در زمان بقی که آن  
معدن شرف و از سر سلاست الله مود که اگر ویران است الله نامند بجا سر و سر  
بایستیم با وجود کمال بعدش از سلاطین و تدین سر تا پای و نمودار از قصه

بستند

بر او آن که مولد و موطن اصلی او می باشد درین نیت السلطنه دار کننده سکون  
و اقامت می باشد کسر از عطا و علما و از باب فهم و نصف است و برادر  
کمالی در کار و جهاند عالمیه دار بلکه در هیچ شمار و قطار عرا نشانت خبر که احدی  
از علمای مشهورین فرنگی محلد امثالهم هم و برادر محقولات نیز فضل عن علوم  
وینهم هر چه بخوبی ندانست و نوم و یقظه و خفتن و بیداریش عمیق  
شاید حقیقه و حیدر ایک بود و اجسیت او از علوم و خبش چار علوم و فنیه  
و معارف یقینه فرقه اش غریبه اندک امری بود و پشت از بام افتاده که کسی  
از او نباشد هم فی جنین خیم الاحیان با ظهور او عالماتش در آن ثبت نموده  
در آن آوان و ماه مبارکش در آن زمان همین بود و می باشد که غایبان و  
خدا که برضوان ایه صدق مشعرون الشعراء یقیمهم الغا وون که در روان  
فضل او شعر امتد اجتماع ملک بر یقظه و انشای کندیده گفتار از مجموع  
که دیدید بتعلیم و تقیم آنها بآن بر بخشش میبخت و چایچه طریبان بند  
و پاک ذات الله میگویند همچنان وی که در متن مضامین بارینه حوا



ز و این غرض و مقاصد و باره از نظر ریاضی است که آن خرافات غلطی است که در حقیقت  
گفته مصداق بحال اسفار گفته در هیچ کام ندر این میان نیست و هیچ قدر از  
اوقات مثل کتب مضغه بحر احیاء غیر عبد الله ارکامی بلکه این کتب مولفه و محرک  
بین نیز از در محرم بر فرد و ظهور و زرسیده و مضغی تازه و بعضی این و بعضی این  
اشناسی نیست مگر در پس هر گاه حال بد باشد بر اینها بود و علمای  
اعلام فرقه حقه آنها غیر به کثر هم الله رب البر که فرسان مضار فرست و سوار  
چهار مضغی او را و فطانت می باشند که او را این می فهمیدند که او اصدی  
از ایشان بخت و نسبت با مناسط طرح مباحثه و مناظره افند لکن از اینجا  
که آمدن ان نعل بی ایمان که در کتبش نمونه زینت بن عثمان است  
بجست جادیت تا یافت عیانت زبده الاطباء الاعلام نجمة الکلام الفخام  
مجمع العلم و الکمال مجمع الفضل الافضل جناب حکیم میرزا محمد شمس صبا زاد الله  
مجدد و فضل و محرمه عن شرو و اوفی الشرو و المعایر و جناب محمد العظم الزمان  
علی محمدی الاسلام و الامان دامت طله العالم و ادمیت الامام و الیک السلام که در اینجا

اشتر

اینجا هم در نیمه مودید بر او لی مذکور اند و بعد از این خود نیست فهمید شرف ملاقات  
آن عالیه شرف و بهره یک دید و مکرر و لا و جاکوسی که از عمر و کاش  
از بود و مجوسی یاد گرفته کاسر در حضور آنجا و لب و غیب آن سر آمد اطمینان  
محررات صوارم و حسام و انشالیه من مضغیات و ات العلماء الاعلام مرمود و  
بکلمه التمام و سخنان نصف المقصود و اطباء میلان خود بخاطر عطا  
حق است مگر این مکرر و پس بی خیال جاب بدست آمده الله الصمدان رسید  
شاید این نعل از دیگر باب صفت و زلل و خطا و خطا و خطا و خطا و خطا  
که اگر اوقات تحقیق مسائل اصولیه بطور استفاده مریا بود و استعمال لول  
العیان بخواندن احادیث غرضیه مایه لاجرم غایب گاه گاه با و خطا و خطا و خطا  
و با تحقیق حق و ابطال باطل مطلق است آنچه خواهد و تواریب حسی نمودن  
هر گاه که حاش در حقیقت مثل آب زیر گاه با آب آب استباه  
الاناریم شرح بامیه و مودای مصرع از کوزه همان بدون ترا بود که در کوه  
ایضا کمالی نصیب و خروج از زبان عصیت میان او ظهور و بر و زمره و خطا و خطا



روزی که بنور خورشید صاحب فی الاغاب باین حرف میبوده بکنزد که در  
 اجماعین چیزی نمیتوان گفت که صاحبزاده ما بودند که گفت چرت است که  
 با وجود اینکه مکرور در حج باقی بوده حج را ترک نمودند و مجرد رسیدن خط سبزه  
 کوچ بچانت که نموده اند منظر منظره غراه الدماخفه عن الزواله هرگز که اگر  
 درین باب بوده باشد از جناب طبع ما نیز در الاغاب یافت نماید چه من کلام  
 ضلالت سمات زبا خفا بر زبان می آورد لکن اعلان و ابراز نشین است  
 گردان اینکه چون رساله ثمره الخلقه بفرمید که در دیباچه آن مذکور و مرقوم  
 بجلوه تالیف و تصنیف در آمد در آن میگویم که مع جودت بیان و حسن نظم و بلا  
 آن کردن آغاز نموده مگر از اینجا که کشت غنا و کینه در کانون سینه اضلال و فتنه  
 او شعل بود خود با خفا که هوای ظاهر در بحر جوی آن رساله بلیت انتم مشغول گردید  
 و بعد از این اظهار ابراز کرد که جوایش درین همچنان آباد و نو نشدنی  
 و غرقیت و دین بیده خواند رسید خلاصه بعد چندی بعضی اوراق آن رساله  
 بهر ده ظاهر و بابر گشت هرگاه از نظر انور صاحب رساله الدالی التمام در دست

نظایر

مطاوی آن اوراق غریب از فقراتی چند بزبان عربی بی ربط و بی سر و پا بر  
 تحاوره عرب بر با نظر در آمد که انجیل اقدس چنان است و بنین ندیده الطلیل و اید  
 عدوه الدلیل رسید که از آن نقل استفسار ترکیب و معنی آن عبارت میسر  
 آید حال سلامت طبع و الفاضل و تحریرش از طرز شیخ عصمت و اعقاب که  
 مدعی آن نیست ظهور و بروز که اید تا چارسی تحقق این ضرورت و غیره از ضرورت  
 نوبت تحریر مکاتبات رسیده بکفایت بطول انجامید و آن نقل فی یادگار بالثانی  
 در هر رفته بجز خست و بذر بانی پر دخت و آن جناب مستطاب و شرفه ای  
 آباد و اجداد و اطیاب و هر مرتبه از شکوشت لغرض آن اعراض و طی کشت جمله  
 درین معامله حال رسید غیبی عباد الولد سر لایه ضعیفانه ناست بحال جناب  
 ولایت باب سلام الله علیه و الله الانجیل و باب ابتدا بکتابه و مجا و غیره بل  
 اسکند الله الهام و که انملعون بی و من حس و قیقه از دقایق سواد است  
 بان مقدای حس و غریب داشت حقیقه این ابی الحدید از زمره خواهران  
 کنندگان معاویه و نیز علیهم السلام و الحال الشدید بر سبیل سنجاب استوار



که آنحضرت را که اعلی مراتب علو کتب است و زنده و آقا و سوابق و مستقام سائر  
 صفات جلیده عظام بود در چه خبر بود و کدام امر بر او افتاد و انت که چنان زایل  
 آفا و کس غمی مقابل و مخاطبه نمودند و مجادبه و مکانه فرمودند اگر همین  
 دستور بعضی اشخاص در این خصوص نیز تعجب است و تعجب می نمایند و در این باره  
 بقدم اقدام می نمایند لکن حق اینست که مصالح و حکم و اسباب و فواید و موانع  
 افراد و اشخاص و مطابق احیان و اوقات می باشد و این امر را هر چه که بخواهد  
 مبتنی شده باشد بهتر میدانند خصوص جناب بیت تاب که مرتبه عصمت و علم لدنی  
 داشتند و مصالح و حکم را بخوبی و کمال می بیند و آشنند الفضا آن صافی مطرود  
 تشبیه در دو تا یکجا بیک در شست و شست در حد و حد رسید و اعظم می نمود  
 معنی القاب هر یک صبر و شکر می نمود تا آنکه آن خارجی لعین از در جاست  
 زینت فرزند امیر المومنین در چه درجه ترقی کرده گوزانه و ستاره آنچه در پیش بود  
 بر زبان آورد و بجانب شمسوار عرب که از غیر او افتاد و غنی جناب حیدر که از اسلام  
 و الهی اجتهاد و زنده الزام فقرات بعضی اخبار را صادر و مکن و فرار را العباد بالله

مستند است و اسناد که در لاجرم در این هنگام استغفار این منضم که آبا چنان  
 از او را شنیدن این مورد ادب خارج و در محاط محاط نصب و خروج و الح است بانه  
 بر دلیلی فرقی محل مرسل که در بدین مورد رسیده و جانش از اعلی مرتبه  
 هم نرسیده که بسبب این ذاتی و نامردی موردی تا بسیار با سلاطه القادرین این  
 بیت الامان و المومنین پوشیده و مخفی فرار کرد و بجا بود در حل اقامت انداخته  
 باطل آن است که شکر است در علت نیاه بر در خلاصه چون در آن مکره رسید  
 خود را از هر اوسه ای سیع و غریبه و نادیده این ایمن و مطمئن گردید و در کمال  
 مکره که از او نوشته اسرار است و چنین کلام را نسبت به اوقات کرام و علمی فحاش  
 حد و کذا زانند و کمال لطیفان و اصلاط و از ذال را در آن مذکور و مندرج نموده و او  
 عصمت و بی ایمانی داد و آن رساله را بنام یکی از ملائکه مغرور و غرور داده  
 عبودیت که این را بر دوش خود نهاد و بر بالای استخمس فروض و نامشخص و مستطین  
 خودش کمال اطرا و بهالغه نوشت و باین دلیله شیشه تحریر است خود را بر خود  
 افعال و افعال مضحکین و تمسخرین مرشد و مضمون طایفه غایت سخن اینکه بمقتضا

عصمت و خلعت و در این شکر  
 پوشش نید



مثل درو غور حافظه باشد و در غایت فقر و شرف در آخر آن رسیده بود و اشعاری  
مندی نموده که دال است بر اینکه رساله مستطوره تالیف نقل مذکور است و چنانچه  
محرکه الیاد در حاشیه که در مجامع اشرف رقم نموده چنین می فرماید طرحه ماجر ای محب  
که این ناصب کذب تخلص به پوش بر جبهه دم و گوش بفتحای کا زین خادین  
و حاشی مغلبین اولاً خود را بر پیر حلی شاه سلامت اکثر و انحراف سنا و تالیف این  
مجموعه و اشیاء و نسخه طامات و خرافات سبوی خود کرده و بنا به بعضی ایک درو  
حافظه باشد یا در است کشفی کشف عورتین مثل عمر و عاص در آخر کتاب کرده و یادش  
است و آن نیکو سبوی که کشفش قابل کشف است نموده حبیب قال بار  
و کشفی آن محیط علم و دانش ستون ملت و این ست رقم ز نسخه کر روی  
در نیکو پوش ست سبک کرد دین سین پای رض کر ان شد لک نک ست  
لی تاریخ نک کشف مدهوش باین سنگ لم دین ست حافظه ابین الاص  
یا ختم للمضیع الصادقین الا ان لغة الله علی الکاذبین ای هم در صور کی ست  
که مدهوش تخلص باین فاد بر بره دم و گوش بوده باشد و اگر نکس ای نکس

۹  
ست پس از این دیک که کاش کتاب کلام فاروقی مکوره بسم خر نشین ادعای کشی ست  
کشفی را از دیک که کاش کتاب کلام فاروقی مکوره بسم خر نشین ادعای کشی ست  
زیرا که کشی کتاب کلام فاروقی مکوره بسم خر نشین ادعای کشی ست  
اقدام نموده و مثل باین خبر است است کتاب کلام فاروقی مکوره بسم خر نشین ادعای کشی ست  
اولی ناحیه دین او نیز باقی مانده زیر که وی بسم خر نشین ادعای کشی ست  
تکثیر بیش را سفته ست از ک یکه رقم و کشفی تا کندی ادبی تو نسخ الی آخره و باین  
مغز و غنیه فاروقی نیز اولی دانش که چرا تو نسخ مکوره را مکوره و حکونه این  
شهر را اگر در اسلام افقام نمود کشف خمش که ختم نسخ نشان ست با بجوش  
تر اع و حاج حاجت ست چه در این شهر نسخ ست با بیکه مکلف ست که کشف ست  
نیز کری من بعد کوشنالی خود بسم بیت خود ان دست که از چرا را را باین  
اشعار و ای مکوره و کوار اف بود و چرا مکوره خود را مکلف از امثال این تو  
و افعال شبهه نموده کوشنالی و یک بجبت اینکه چرا را باین خانی ار قامت ست  
که از فقر اش شهر ست با یکه خود تالیف آن رساله ساخته و بر دانه بر دانه ست



حال خود در حال آنکه مصداق این فقره که نیست بخون میونیم بایدیم  
المؤمنین فلا تعقلوا ایها الناطقون من المؤمنین استبرمقاله و نقد اجاد فیما افاد  
خواجه الله رب العالمین باطله هر کیف خواهد آن رساله ملعونه را که مصداق نبیره ملعونه  
ملینه شش نگاشته و خودش شش آنرا نگاشته هرگاه که نفش در آن هر خلاف  
این چنین و مخالف آنرا چنینسان مسلمانان چنانکه این است و بعضی  
لیک شده و یاوه گوئی و هرزه درای و انکار آن بسواست و رفع آن از کمال  
آفتاب محمود و روشن و تابان و اسکار و نمایان است حتی لغز بسبب سید  
و شیده الاناضل ایضا من السنة السیة فرساده المسیة بالنوکه الیه لیسان  
عادت ملعون که بمقابل سیران حضرت سلیم بن عقبیل علیه صلوات الله الملائک  
الجلیل گفته بود که لازمه کلم من رسول الله کرده اسارت او را بطرز و تشویه  
نوطیان و او بمانان و اجلاف و یازاریان آغاز نموده و از دایره طریقه سیدان  
که نیکوین علی المسلم و اهل الایمان است خارج گشته طریقی نصیب و خرجه پیچیده  
و این بحث و گفتگو را حدیث سرمانه فرموده و میانه است که بنده و ذریه اری باز خود

خود میدانند و احتمال با ایشان نظر بطلان کمال عصیت و فوایدش منفر و قطره  
استبصاری است که اینها بحال چنین است اولی که مقتضای البدع و انما ثبات نبیره  
و ذکر آنرا من از گفتگوی او بعلل آید هر چند که این همه بدایع را و این چنین این  
اجای صدف است این نمودم و بیان وجوه و مصالح اعراض مفضل است که نمودم  
لکن بسبب این مومنین متدینین از هر یک کمال حرارت ایمانی که سبب فکرة  
باستماع طاعت یافته و میباشند صلی سوره آمده بودند از اعتذارات مسطور در  
نقشه و منور و نور است امر ایشان در باب سندهای تحریر جواب آن راه یافت  
لاجرم بنده بخیر و خدمت مفضل و سید عظم و استوار و فخر و ام فضل الامم است  
و اینهمه حالات را بنده است اندر سر و من و ملتمس و مشتبه و این باب است بخار و  
نمودن هر و شرع و نظام و سید و ادعای فخر و بر طرز اسلاف کرام عبودانی  
کلام الملوک ملوک الکلام در جوابش چنین است و فرمود که در او اصل حال در جواب  
و سوال و قطع و قال مقال با این با و بهر جای شیمه جمال محض منت زیت  
ملحوظ بود و اکنون آن را کس دوی الاذنه و غایت پرستش و سبب است







سلك تهر بن سفيان وروى عنه في بعض النسخ كسر المعارك مسند وعقد  
كروايد والآن اشروع في التفتي والاموال بعدت وبنو الرباعي للمصوب  
الذي هو مصداق حال في المحول **رواه** بن مقفد باين درنت كونك  
که از جابر اريان نرادرست کنست ولى اعانت حق است اصل مقصد من  
نظير حنك على باخواب اين جنت محلى مباد که اين رساله سديد و مرید  
بر خواهر عديده **رواه** در بيان محلى از نوات لب و زوالست حشر  
و تزيق البر که نزد اهلست عقب بعد بن البر است **مسند** الفار صلا الله  
مسند و الاشرار و در **مسند** چنين فرموده ابن عبد البر در استنباط و ايت  
کرده عن ابي جبر قال لما بويج لابي بركه ابو سفيان ابن حرب على فقال  
عليكم على بن الامر ازل بيت في ترشيس اما والله لا ملاقاتها خلا و رجلا وى تاريخ  
انصف جابر ابو سفيان الى على فقال يا ابا بن الامر في اقل ترشيس قد و اهلها ولا  
و في الهيا حديث و غل و ابي بركه است من ذواب ترشيس امي است  
من اشترافهم و دوى اقراهم و فيها لفرع في حديث ابي بركه است بركه من

رسمات ترشيس الزموا بالترشيس التفرقة التفرقة امي است من اشترافهم و ايت  
الحاكم في مسنده عن **ابن** بن سفيان الذي ارجعت مرفوع ابو جابر و ذلك فقال  
يا ابا قالوا اقص رسول الله قال امر جليل من قام بالامر بعده قالوا انك قال  
فجعل رقيب بركه بنو عديده مناف و بنو عديده قالوا انفسم قال لا واضع لما  
ولا رافعه و صفت انتهى **مسند** معركة الارار الجولشتر چنين فرموده  
قوله ابن عبد البر در استيعاب روايت کرده عن ابي جبر قال مردود است  
بجند و در اول که طهارت لب و شرافت حب صديق بر سبه از نوات  
که انکارش غير انکار اجماعى و يقينى نباشد پس قول ابو سفيان که است  
ان غير از نفس و جسم امي و بركه است معارضه نمى تواند در فرقه العين  
در مانر صبيحه حضرت صديق البر مرقوم است که از اجملة قوت لب و اعت  
و و جهت است قال ابو عمر في الاستيعاب و قال مصعب الزبيرى  
طائفة من اهل النبى انما سمع عتيقا لانه لم يكن في نسبه شى عيات و قال  
البيت بن سعد و جامع مع انا قبل له عتيقا طاله و غنائه و وجهه و فيه انهم و كان في

يعين

مصعب



ابا بید و چهار یک من روغن <sup>و الا شفا</sup> شرف و ابه کانت الاشفاق فی الجاهلیه  
الدیات کان اذا حمل شیئا فاقه قریش صدقه و احضوا جملة من قام به ابو بکر  
وان احضوا غیره صدقه و لم یصدقه و در اراده انها مسطر است که امامان <sup>ص</sup>  
الکبر کس از انچه مراعت است صاحب زیری است که گفته است انما کس ابو بکر  
غنیفا لانه کمین فی الجاهلیه عیاب که فی الاستیعاب انکه از اشرف قریش بود  
و صاحب دجاست میان ابن ابی ذریر بن بکار گفته است ان ابابکر صدقه من قریش  
انقل بهم شرف ابا بید شرف الاسلام و کان الیه امر الدیات و العزم و فی الاله  
کان فی الجاهلیه و چهار یک من روغن <sup>و الا شفا</sup> شرف و ابه کانت الاشفاق فی الجاهلیه  
اشفاق انت که چون متدی واقع شد و فقه در میان قبیله قائل و قبیله مقتول بر  
ابو بکر صدیق کفیل دبت می شود و فقه را فقه و فقه را فقه و اگر دیری کفیل صدقه اعداد  
نمیزد و فقه را فقه می یابد محمد بن حاکم گفته و کان ابو بکر رجلا من اهل القومه  
نجیب سهلا و کان انت قریش قریش و اعلم قریش بها و کان فیها من خیر  
الشر و کان رجلا ناجرا اذ خلق و معروف و کان رجال قومه یاتونه و یلقون لفراده

و احد من الامم لفراده و تجارته حسن بجا سید بیت و از انچه است که فقه عادل و عالم  
بقریش اسلام بعد از پیغمبر است و کان کارهای قریش کرده و و اجمال انچه در دست مردم  
از انساب قریش خود از زبیر بن بکار است و وی انرا از مصعب بن عمیر اخذ کرده است و  
براسطه از زبیر بن مطعم و وی از صدیق اکبر و آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قصه حسن  
بن ثابت و بواب بی بجای قریش را تقریر این علم برای حضرت صدیق فرموده و قال  
رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف یجوزهم و انما منهم و کیف یجوز ابابکر و هو ابن عمی فقال  
والله لاسئدکم منهم کما سئد الشجر من البعین فقال له ایست ابابکر فانه اعلم بان  
القوم منکم کان یخفی الی ابی بکر لیکفه علم انهم لحدیث اقرمه ابو عمر فی الاستیعاب و ان  
الذخیره در میان اشرف قریش گفت ان ابابکر لا یخرج منک و لا یخرج منک و لا یخرج منک و لا یخرج منک  
المعدوم و یصل الحسم و یحل الكل و تقری الصیف و یصین علی نوابی و یصل النجی  
حضرت حذیفه در وصف آنحضرت صلی الله علیه و سلم بیان نموده که کس از قریش دم  
انکار نتوانست و نه ای حق تعالی او در و نه الا صحت نویسد که اسلم قریش عبد الله  
ابی قحاده بود و نام ابو قحاده عثمان بن عامر بن سعد بن تميم بن مره بن عدی بن کنانه







استی دوم آنکه در ترجمه تاریخ محمد بن طاهر که با تمام ملائک اسنان انصراف یافته میگوید که  
 پس ابوسفیان بن حرب علیه و آله و سلم این کار را میبرد و دست باز دارد و او را  
 بنی بکرست و اندر فرستادند و از ایشان که در نزد ترس میاید میسندم و کس  
 در شتم و سپاه ابیه خنده اند خلق عجب غایب و این ولایت بجز بنی امیه را پسندم علی  
 گفت و برست تو یا مسلمانان چنین عداوت کنی و کس از تو خبر زبان نبوده است  
 انشی بقطعه و در روضه الاحباب طبع است که چون با بکر معیت کردند ابوسفیان بن  
 حرب نزد علی رفت و گفت و دادا باشد که فرودترین از اهل بیسی از قریش غایب است و  
 خود را بکشتای با تو معیت کنم که اگر خواهی از برای تودیه را از سوار و پیاده برسانم  
 مرتضی که ام المومنین و برادر کرد و گفت تا من آن سخن خرفنه اراده نکرده و میسندم  
 اسلام و مسلمانان بودی که بعد از کس جمع خبر ایشان نتوانستی رسانید بدو رسید که  
 ابوبکر را بکسر او را خلافت و شایسته امانت میدانیم و بیاداری ترا میخواهیم تم کلامه  
 و در تاریخ خلافت است که چون ابوسفیان حکام نفقه خلافت ابوبکر علی مرتضی را  
 گفت که کمترین از شش شصت اند اگر میخواهید و ن تمامی مدینه را از سوار و پیاده برکنم و شما

و بنا می خلافت ابوبکر را از باد را هم علی مرتضی در جواب گفت که ترا ای ابوسفیان میسندم  
 فساد و نفقه در این کار بنوا کسی که پیغمبر ضاه امام نماز فرار داده در مورد بزرگو  
 او را امام و مقدم نداریم فی الواقع ابوبکر قابل خلافت و تودیع میگوید انشی و کینه  
 از خنده الحجین بر دایت عالم از نزال بن سیره انفا که شت مصد از شاد خباب  
 است که در جواب ابوسفیان فرمود پس من مقام تماشا گردانی است که خباب  
 المومنین مذکور است ابوسفیان عموه او را در دعوای خود فرموده مدح و ثقیب و استحقاق  
 خلافت ابوبکر است و گفته و مجتهد الشیخه مقید بقول ابوسفیان بر دافعه قدح در  
 ابوبکر را در جوابش ولایت مایب انحضار عین غایده المحضر برده در ای ابوسفیان  
 در جنب است و صداقت میا حضرت امیر مومنان بعقیده مسلمان در حق  
 شیعان اگر محسن اعتقاد و خودشان معاذ الله ترجیح قول ابوسفیان بر قول  
 مردان احسب که گفته اند که از آن عید مسلمان میشوند پس میسندم  
 بجای خود نایب که حضرت امیر میخواست که در خود نس محمد بن ابی بکر عهد از دوا  
 بخند پس اگر در لب ابوبکر فتوری تصور می می نیت و ابوبکر از انشراف فرستاد

الزائر



چنانچه قائل بود که جناب شریک با وجود آنکه در منزلت محمد بن ابی بکر پیش  
و همایت فاروقی در حساب آید و عباس بن علی ششم و مدد نقی بعد از آن  
کتابش برآید و بلاخره در طبعه اراده خروج و فرود آمدن ابوبکر بنی هاشم  
چون طرف نانی در قیاس شریف است پس حضرت صدیق ثبوت یکت اعلیت کرده  
مستند بقول ابوسفیان که در وقتش برادر و امارت مغیره بنه و القیاس  
نسبی شرافت جیمی صدیق بعلی آید اگر و است کتب اعلیه و کتب کونم  
با وصف هر یک این طالع بر شکست در بحث این بنا بر جای این شعر **افش**  
نکار در دو بار شکسته امارت بدست صادق و عیسی را بنور انوار از انار شایسته  
بنیت خود کشف الله که از کتب مغیره امامیه است بدین ذکر امام حسین علیه السلام  
حضر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ایتاب الصادق و او فرموده و امامیه  
نسبت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصديق و امها اسمائیت عبد الرحمن بن ابی  
الصدق و لذلك قال حنفی و لقد ولد لي الصديق من ابني نسبي لعل خطا کدی است که  
امام صدیق بنی ناطق و لدی ابوبکر الصديق من بنی زبان حق بیان کرده بقرائت ابوبکر

بر افتخار بنی هاشم و این ناطق است اقسام قول ابوسفیان السبع قبول حاداده  
خروج و در ابوبکر صدیق بنی هاشم است که این قدح کا در نظر قدح است ابوبکر و بنی  
قدح در طهارت الطبی صادق است باین قدح در ابوبکر صدیق قول ابوسفیان  
و بکتاب شاد شاه مردان و امام صادق است حدیث جلیب سف که در  
امام ابوحنفه مرویات شریفه است صدیق است تفصیل این را الله اعلم  
جواب آنکه قول واضح حکام فی مستدرک بن ابی بکر بنی هاشم بنی هاشم است که  
از روایت مذکور است که از کتب اجماع خلاف ابوبکر صدیق بودی عینه که سوال ابوقحافه  
قبل نصبت بزرگ بودند تا بنو مغیره و جواب قالوا نعم میاید بلند منادی بر نهاد  
اجماع میکنند و قول ابوقحافه لا وضع لا رفعت ولا رافع لا رفعت چون این سخن و در آن  
بر شرف و عظمت ابوبکر بنی هاشم اب القوت بیدار است نسبت را منقصت نصبت و  
نقصت و ادب **ح** چشم بر آنه پیش که برکنده باد عیسی بدینش در نظر حق  
که بنی هاشم بنی ناطق و لدی طرف نانی خود بنی ناطق قول ابوسفیان که جناب امیر  
تقدیمش فرموده و باینکه مستدرک حکم که دلالت بر انقضاء اجماع خلاف وجه







و نهانی تعقیق و فی حدیث ابی بکره النبی ان رسول الله قال لابی بکره غرت من الارض  
 علی باقره البینه الیه هو فی الاصل طاهر حذر و ذلک لیس فی المذنبین و سیره و فی کتاب  
 الهادی ان علیا هو القائل لابی بکره انما یرکب کاهن جبره و یدعی بین ستمت و کد کد  
 مسطور و روایت مروره که بشهادت ابن ابراهیم صحیح است و غیره علی ستمت  
 و دو نقش بدو طهرت فانه تمیز فی الله عبده و لطایف سیده **اول** الله بشهادت  
 صاحب کائنات یا حضرت ولایت علی اختلاف الروایات و نیز ستمت کاهن  
 بخت و الزام شیخ اول ستمت را طهرم و بهوت نموده و شیخ خود را در حق  
 روایت و الیه و و نهانی الله است حیث قال لابی بکره فی ملک المائده لغزمت  
 علی باقره ستمت یا درویش که امقام و ستمت باقی ماند ستمت الله و ستمت  
 و حضرت ولایت که در بار اول الستمت الله و بر زالت و نهانی معرفت بوده و قال  
 احدی ما من قول الا غریب و کذا لکن فی التجهیز المذنبین من مخالفه الارواح و الزوم  
 و این فایده و فی لقب صدیق نبی برای سخن پردی و حجت پردی که حجت کاهن را بر آن  
 علامه و در کتب خود فرموده و در طاهر الستمت و شریف الحجت و در بر این ادعا که باقره

۱۸  
 که حجت کاهن و در طاهر الستمت و شریف الحجت و در بر این ادعا که باقره  
 و جواب است و در طاهر الستمت و شریف الحجت و در بر این ادعا که باقره  
 ستمت حجت ان ستمت علامه و عرضه شده که ان کل علامه طاهر الستمت  
 است و باقره طاهر الستمت و در طاهر الستمت و در بر این ادعا که باقره  
 باقره الستمت و شیخ الستمت که در طاهر الستمت و در بر این ادعا که باقره  
 حال انکه ستمت کاهن و اولین ستمت که ستمت باقره ستمت کاهن و در طاهر الستمت  
 بخوبی برینا و در بر این ادعا که باقره ستمت کاهن و در طاهر الستمت  
 هر بخاک است و ستمت الله است فانه اولی الالبصار و ستمت باقره ستمت کاهن  
 بود که ان که بود لا جنان ستمت و ستمت کاهن و در طاهر الستمت و در بر این ادعا که باقره  
 برده ستمت و در طاهر الستمت و در بر این ادعا که باقره ستمت کاهن و در طاهر الستمت  
 التي توفیه بها طاهر الستمت و ستمت کاهن و در طاهر الستمت و در بر این ادعا که باقره  
 خبر انکه الامام الی یوم صلوات الله علیه و انه الی یوم القیام از حقیقه ثانی عمر  
 نیز منقول است که بقره ستمت کاهن فانه ستمت کاهن و در طاهر الستمت و در بر این ادعا که باقره



في المحدثات في المجال انتهى ابن عربى شيخنا وعلو حياجه الى النبي مصيرت بمجته  
وتجوج حيث شيخنا في واقعه او قيل في صبحه الى واعرف او بمقتضى ليدى  
فوقه ان جميع مردان وزمانه ورفقه في قاطع ليدى ليدى على ما جرى على  
الكليل وهرجيد بعد اعتراف شيخنا بجدى حاجت استنباط ليدى يقين باقى فانه  
لكم شيخنا في توطئة على المؤمنين تفتيح راسهم فيسقين بعضى ازان بن محمد  
محررى ايدى صاحب كثر الحال روايت كرده خطب عمر بن الخطاب عليه وقال  
لا تعلقوا في صدق النساء والله لا يفلح من احبها اكثر من شئى س قد رسول  
الله او بسنى ابيه الاجل فضل ذلك في بيت المال ثم نزل فوضعت له اذنه من  
فوقه فقالت يا امير المؤمنين لئن كنت ليدى احق ان يجمع امه فذلك قال كذا  
نهيبت الناس ان يتغالوا في صدق النساء والله تعالى يقول في كتابه المبين وانما  
احد من خففه رافدا فاذن شئنا فقال عمر بن الخطاب صدقة من عمر بن الخطاب  
وفي رواية اللهم اغفر كل الناس افة من عمر بن الخطاب فقال ان امرة فاضمة بن عمر  
فخضمة في رواية امرة امة واصل خطا ائنه وصا نفسه في مشهور في مشهور

منه في غير قوله او ان الروم الذين اوردوه في نسخة ابو علي بن سينا  
منه في قوله في خطب النبي ثم قال ايها الناس ما اكثركم في صدق النساء  
وقد كان رسول الله صلى الله عليه وآله في الصدقات فيما بينهم اربعة امة وروى في ذلك  
ولو كان الاكثر في ذلك نفوس عند الله او كثرتم لم يستعملهم الله على اعرف ما راد  
رجل في صدق امرة على البقرة وروى ثم نزل فاعترفت امرة بن قتادة  
نهيبت الناس ان يبرروا في صدق فاهن على اربعة امة وروى قال قسم فاهن  
اما سمعت بلال بن الرباح يقول يا ائمة من قطار افعال اللهم اغفر كل الناس افة  
من عمر بن الخطاب في كتاب النبي فقال ايها الناس اني كنت نهيتكم ان تزدوا النساء  
في صدق فاهن على اربعة امة وروى ثم نزل فاعترفت امرة بن قتادة  
وابن المنذر عن عبد الرحمن بن السدي قال قال عمر بن الخطاب لا تغالوا في صدق النساء  
امرة ليدى لك عمر ان الله يقول يا ائمة من قطار افعال اللهم اغفر كل الناس افة  
فراة بن سعد فقال لمر ان امرة فاضمة وازن الزبير بن بكارة في الحديث  
عن عبد الرحمن بن مصعب قال قال عمر لا تزدوا في صدق النساء والله اعلم ان امة من راد



الایست الزیاده فی حیث اعلیٰ تعالیت امره و ذاک کما قل و لم یقل  
 لان الذی یقول ذلک من امره من قضا الا لا یقل امره و ذلک لخطا  
 اینست حال حیاتی خلقه و می که از عایت بی حیاتی و پستی بر توحش خود از  
 برده نشین نادم و شکر مکن شده بنابر بعض ادایات بیان غفلت و سگای  
 بعد بر تر از کشته متفوه شده که هیچ مردم افق اند از غم می زبان پرده نشین و غایب  
 بعضی ادایات لیسنا و در تیر یاس در چنین فرموده که هر کسی افق است از غم و بعضی  
 بعضی ادایات چنین است از غم و در تیر یاس به مردم افق اند از غم و بنابر بعضی ادایات  
 چنین حکم فرموده بهر سینه زنی خاصه عمر کرد پس چنین است که و بنابر بعضی ادایات  
 گفته شده که زنی صوا که در خطا کار است و کسوت شخص پس بود که پرده حیا را  
 از رخ افکند و چنین حکم است با آنکه می از از این است بهر که در بابیات شهادت  
 و نقض شش زیاده تر فقه و فقه استهم الا ان یقل فی ذلک کلمه حق اجراه الله  
 علی کس و طرانه ترا کند اینها شش این امور را از عایت می و در مغایرت خود اند  
 چنانچه شش حرف و جلوی عبارتش بیشتر مذکور شدیم از افتخار از کرده که

رجال اتبعوا شریعتهم  
 من صدق مثل زاده علی الطی

یخلف علی من طاع خف المردود و فقه و علی الشیخ فقه نیست و کبر صفت باطن  
 ان و طاعی و غفلت کوله اندک است بر این و در بیان مالک و تحقیق و پستی  
 سبحان الله اول ان شود از غم می که بی می بالا ان غلبه محدث بل شک در  
 طرانه نیست بعضی از سر و طبع و غلبه بر سر منبر فقه عدل و سلاطین و علایق بر  
 آورد و من زاده فقه الزیاده فی حیث المال و من بعد این بی غلبه و بی شکر که کجاست  
 بر کشته از تیر یاس بر سر فقه امره از مردم اظهار کرد اینها است که می گفت نیست که ان ترند و  
 ان فقه و فقه است از غم و در تیر یاس به مردم افق اند از غم و بنابر بعضی ادایات  
 را از کردن خود بر نیارد و طرانه حیا را از غم می که کسوت شخص پس بود که پرده حیا را  
 از رخ افکند و چنین حکم است با آنکه می از از این است بهر که در بابیات شهادت  
 و نقض شش زیاده تر فقه و فقه استهم الا ان یقل فی ذلک کلمه حق اجراه الله  
 علی کس و طرانه ترا کند اینها شش این امور را از عایت می و در مغایرت خود اند  
 چنانچه شش حرف و جلوی عبارتش بیشتر مذکور شدیم از افتخار از کرده که







بر سرش اندر علت آن گمانی نموده که اول بزرگداشت عبادی کشیده بود  
 تا این که خلف رسید یعنی موافق است با پیش از آنکه مصداق میسر  
 الکلیوت تواند شد هم لازم که عیب و خوارگی را برای خود پسندیده بر این  
 نصیحت بزرگان خود عمل نماید و زبان فطانت بیان خود را از تحریر کلمات  
 درشت و فقرات نادرست ببرد و لا یدخلوا فیها کلمه سبأ و لا  
 آواز طغیان است که بخار خفا در میان میدان بحث و تکرار و ضرب  
 سیوف نثار بر فغان اولاد حیدر گرا بخوابد رسید و الله در حقش قال  
 ما را دماغ خنک و سر کار زاریست خوانده دل و نیم کم از ذوالفقار نیست  
 اکنون باز بر سر مقصدی آیم و نشان جواد فخر را بچنان اصل مرصع طریف  
 می نمایم و باقی مصداق ما آنست بعضی از کجا بودم اکنون کجا ایدم و با  
 رفتم اما بجا ایدم بزرگان بر خیزد با وجود عباد مستطوره ضرورت شود و دیگر در باب  
 انشاء است بچنان اندیش که اصل باقی مانده فاما بچگونگی توفیق طلب شد  
 خود انکار و شکران بد شرب بزرگ معاضدات اخیره میزداد و در شرح این

کفر بنابر ص

محمد بن زبور است مدعی انزیری الموقضات ان ابی بکر قال فی الجاهلیه  
 بن عاصم المذنبی ما ملک علی ان و کدت بناتک قال مخانه ان یخلف علی بن  
 شاک انتمی قیس بن عاصم منقری درین کلام طعن است چنانچه می نگریم  
 استعاره صریح کرده بر ذلت نسبی خود و ناهنجاری آن خافیه بی دین ولی حاله  
 قیس مذکور می گوید که در ای عقل و حلم و دیگر صفات محدود و محدود حساب  
 در کتاب نیز در حق او بکلمه نه میسید اصل او بر کلمه نه بوده چنانچه این عذر  
 در کتاب استغفار چنین ذکر نموده قیس بن عاصم بن سنان قدم فی و قدیم  
 علی رسول الله و کلمه تسبیح غلام راه رسول الله قال نه سید اصل او بر  
 و کان عاقلاً علیاً شهیداً له حکم و کار جزم علی الفقه عجز فی الجاهلیه پسند  
 چنین کسی چگونه مقبول و مسموع شود پسند سعیدی در مروج الذهب آورده و مع  
 ابی بکر من ابی سفیان ضمن حرب فاضله و قبل یحیی علیه و ابوسفیان مفسر و  
 بنی نزل و قبل ابو قحافه ضعیف صیاح ابی بکر فقال لقاده علی من یحیی علیه  
 نه علی ابی سفیان ندانی من ابی بکر قال نه علی ابی سفیان ترفع صریح



یا عیسی لقد تعدیت طورک و غیرت مقدار کفایت او بزرگ و من صخره من الجبل  
و انما انظر و قال یا ایت ان الله قد رفع بالاسلام تو با و اول به اعراس  
و انما انظر یا ایت ای محمد بن ذکری سوره قبل لابی محمد یوم ولی الامه انبه قد ولی  
ایک کماله فخره علی الله مالک الملک توفی الملک من ثلثه اثم قال اولو  
بیانوا لسته قال و انما اسن من و نابع ابو سفیان ایا بکری انما غلطه الی  
فقال له ابو قحافه یا عیسی انقول لک الابی سفیان شیخ الطحا قال ان الله یرفع  
بالاسلام برونه و وضع برونه من رافع بنک ایت و ما وضع بیت الی سفیان  
مخفی نماید که آنچه او تمامه موافق روایت اولی زاده خود را از رافع صورت  
و بناج نسبت الی سفیان مالهغه نموده و مخاطبه ارشاد فرموده علی  
ای سفیان رافع صورتک لقد تعدیت طورک و غیرت مقدارک و مطابق روایت  
نماید او را از خست و غلطت نسبت بپوی تابع الله چنین ارشاد کرده  
و انقول لک الابی سفیان شیخ الطحا ارشاد فرموده دارد یا عیسی زاده خود ابو  
در شرف و علو نسبت سادی ابو سفیان و بهم رتبه او نمیدانستند و عیسی

یا عیسی

سبب و پیشه نماید که بر این کلام ابو قحافه بزرگ و من صخره من الجبل  
از انظار و بهر چرخ حاکمین بلکه همه خوشنود و متبسم شده اند و پس از آن  
نموده است صحیح و مجابوده است در بصره و رتبه صدیقی را بر از او است که با یکی  
بارش با محمد نماید و عطفی و حقوق و احسان حقوق نسبت بان مطاع و اب  
الاماع مجاب آورده و بعد بن صدیق نفرماید و بر خلاف تحقیق این نسبت است  
احمال باید دانست که آنچه ابو بکر در غرض بناج و صناع خود نسبت بر پدر کلمه معاف  
نموده است سبب مورد مطلب است و بعد از این شیخ صدیقی در باب ایتان عیسی  
صدیق می کشد چه است و دیگر را در علو نسب و سببی آن در اخص نسبت  
در اوله و بن النسب و نسبت در بره عبد الاسد بن محمد بن ابی رزین النسب و نسبت  
کی مانند در جبر شرافت و علو در او من حیث النسب میشود معنی النسبه  
الذی شرفه من اسد بنه غیر سوسی شرف الدین و نام پوری الذی سوسی  
النسب کما کردی در بعضی مسائل خود میفرماید و اگر اولاد در حالت کفر  
در بن النسب و بر شرف اسلام است و معنی کلمه تقاریر اولاد پس



زویل الرب بود و در حالت ستم زویل الرب خواهند آمد انشی و بدایک نری سید  
 انقضه اکنون لطیفه دیگر استماع باید فرمود که آنچه او بگوید و از نا بشنودمان عهد  
 و امان شانه اعلیت شیخ و در کسین فریب داده خود را سخن خلافت و بیانی  
 رسول قرار داده بود خود پدرش شایسته لایزال بقدره لطیفه انا است  
 بکسر شکسته بل با الاصلین ما افره الرسول من ان الله یؤید الذین  
 یأمنون العاج و عهد الله الدول والاخر در کتاب مسطور در باب مع و غیر من  
 چنین مذکور است انی و ابل بن حجر الی البنی م فاطمه ارضا و قال معاویه ان  
 هذا الاصل علیه و البتة لا یرحم معاویه فاجرة و شعی خلف فاطمه و امره حاکم  
 فقال له ان ذی خلف فاطمه کما قال است من اراوف الملوک قال فاطمه  
 فاعلمک قال یا یحیی بن ابی سفیان و لکن اگر که ان یبلغ اعیال البین  
 انک لست منی و لکن انش ظل فاطمه شیک بهر شانه از اینجا معلوم  
 که ابو سفیان در زمانت بر تبه بوده که و ابل بن حجر فتن معاویه در سایه  
 شتر خود مجرب و فخر معاویه است و او را بر کز لایق نیست خود بالان

نافع می پذیرد است بلکه قابل با پوشش خویشی نکاست و هرگاه ابو فاطمه بنده کردن  
 او از پیشش او بکسر است با پوشش ندی از طور و تجاوز از مقدار قرار داد  
 است او معلوم است که خود را بده علاوه بر این ابو بکر بنجد تمیان است و سید  
 لب او تا به یتیم نمی مره میرسد و قوم مذکور را در قبال عرب و قبی و ریش  
 چنانچه ابراهیم ی و رانق بر همین احتجاج کرده بود قولش می که در باره  
 چنین فرموده است بعضی الامرین نسیب یتیم و لا یستأذنون و شیخ  
 و انک لایست عبید یتیم و یتیم قلت ایهم عبید ابو العباس حجت الله  
 بجز گفته اگر کسی گوید از کی معلوم شد که ابن اشعار در شان یتیم مره است  
 یا یتیم الرباب جواب گفته شود مؤلف اشعار زوجه در شان یتیم مره است  
 فقال عمر بن الخطاب است که او را عاقله در حضرت ام الصبیان یا صبیحه بیک جل جبرئیل و قد  
 باین اشعار متوجه گردید گفته او در متاعه الموت اما علم معروف و حق در او  
 نفرنا و زن عاقله من حلوت او نفرنا علی اهل الحار عاقله کان عن  
 جنبه گفته و شیفته شده و عاقله و نفرنا بنی یتیم نفرنا و اهل یتیم

جانکشی او نزدیک رسید و در آن هنگام











روایت بر قل در هیچ بخاری و صحیح مسلم و غیره نماند که بر آن دلالت دارد و این نیست  
 الاطلاع علیه خارج الیه و اما آنچه گفته اند که در تطبیق الحقل و التخصیص الحقل بالجملة  
 بر توفیقش بین دلیل کافی و دوالی نیست و لیس که عبد الباقی بن عباس بیان صحت  
 نشان با وجود علیشان بحال معاصرین است و وی روایت کرده اند و اخیرش  
 دلالی نقل و حکایت نموده در جامع الاصول که جامع روایات صحیح است  
 در بیان حال ابوسفیان آورده و وی گفته ای عن ابی سفیان عبد الباقی بن العباس  
 انتهى و اینم کردی محمد و ثقی بنوده چو بخاری و صحیح مسلم و غیره روایت بر قل را که از وی  
 منقول است در صحیحین خود و سند رج کرد امیده از نزد ابی جعفر را در صحیح خود که جملة  
 و چون صاحب جامع الاصول در باب جواب که مقام ارقام احادیث صحیح و ضعیف  
 ذکر و آیه است لایست از او کرده تعلیقات نظر الیه بمن البصره و ناخدا  
 میرزا تقی خان نایب ابوسفیان هم در ذیل صحیح مسلم عالم داخل بوده چنانچه در  
 نقل و تحقیقین و لید و اینم هم در حدیث مسلم است که اسلام آورده بودند پنج تن و  
 نیز در قام الفتح نیز حضرت عباس (ع) است با بکلت اشرفی نامن حاضر شده اسلام

نجم

ل  
ل

را قبول کرده بود و چنانکه در حدیث ابی سعید بن عدی و حدیثان و تفسیر شان از این  
 عدول از حق و صواب است و سندین بن مقدر و خط و چشم بر حال ابوسفیان مذکور و مذکور  
 و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است و در کتب خویش روایت کرده اند که اصحاب کافران  
 با هم افتخار نمیدادند و این را که سید بن سعید و تفسیرش و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است  
 شود و بعد از آنکه سید بن سعید و تفسیرش و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است  
 کلام از الفاظی عن خط الاستبصار و اگر احیاناً است احتمال منافقت و یا خلط و یا  
 وی راه خوانند و از این چنین خلاف تفسیر سید بن سعید و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است  
 اسلام شیوخ گفته و از اینهم با کلیه از اینها و در حدیث اسلام طهری است  
 این احتمال موجود و تفسیر سید بن سعید و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است  
 مقید بر این احتمال اتفاق ضعیفانی را نام و توقع صلح حدیبیه و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است  
 و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است  
 و اسلام خویش است که در نزد بوده و تفسیرش از جاده علی بن ابی طالب است  
 علیه رضوان الملک الدیان و درین باب سوال و استفسار نموده پس بر او اصرار و ادوا  
 که برای حفاظت بیضه اسلام حلفی خود چنین احتمالات را در پیش میبرد











خیلی با این تفاوت و طراوت بود پس این وارث علوم انبیا و رسول دفعه پیش  
از او فرمود که جناب سید مجید در کلام محمد علی محسن را طریقه ترا درین آیت  
واقی به آیت بیافزوده و البیضاء یخرج نباته باذن ربه الذی یحب لا یتجزع الا نکدرا  
معروف این عبارت این شک شبیه بسیار و فعل و فعل کن و گوید دوباره و دوباره او  
این آیت نازل کرده و فیه الذی لفر کاه این را در بایست بر آنکه از عبارت نبات  
آیه مستفاد شود که صدیق سینان ایست هم بوده است یعنی چشم او گشوده چشم  
سبزه بود که آنرا در عرف این زمان طاقی گویند فی النبات و فی صفاتی که ایست  
تیم بحقیق فی الرسل انکون احدی عینیه زرقا و الاخری سوداء انتهى لقد صدق فی الهدی  
جست قال کنه لکن لم یبق فی الصبر و کثیر من یومئذ زرقا و الاخری سوداء  
مجموعی این عبارت فی در تاریخ البری در آمدن زرقا علی نوحیه که چشم ازرق  
عادت و شش سیمر است و هم بقیل چشم نوحیه است این چه مکان مذکور  
است این چه زمان مذکور است این که آنش در کتب قد قال بعض الاقوال  
لا یخرج ان ابابکر لو کان افضل النبیه بعد رسول الله لما خلق الله الله بعد ابابکر

یحیی احدی عینیه زرقا و الاخری سوداء مع ذلك فهو من اولی عینیه  
قال الله ثم و کثیر من یومئذ زرقا و الاخری سوداء من ان یکن اولی عینیه  
صفحا اعداده و در وصف الاحیاء علی ابابکر باین روشنی مرقوم است که در از  
بالا سفید اندام با نیک میلی بر روی خفیف العارضین فاعلم العینین چشمی بر او  
بر آمده و کان معروف الوجه عاری الا بکساج لایست که از آن ستر فی عن تقو  
محاسن را بجا دو سیمه نیک بگذرانی ازین عبارت بصر ظاهر و آشکارا که  
در حقیقت جمال آن در روی ستر فی الازر و در نور کمالش دیده و طرز از ان  
باو بر روی خود در فانی سجای و در زلی و کم بودی ضلالت هم بخود و کسری  
ریشش نرغیف خودی نمودند و در صراح اجب مشاطت روی دل آرام آفاق  
صکاح نکرده بود روی الواقع چه خوش گفته است متاضی علی ما نقل عنه و صغره  
و جلاله من غرله نزل علی تمکین القبح نقاق و فطاس لوم و خسته  
و بغض و بهر اراکین کس و به صغرت و به آن خافه بود و من علیت  
ظاهره بکوشی صبی من انصاف او بعفت نقاق و بغض علی بن ابیطالب و جایت







انكسالى رقت بطن دنیا قبولش بر خود پسندیده <sup>قطع نظر از عدم زبردست</sup>  
 بوده باشد فیکون حق بن حرق انتهت <sup>قال السيد المذكور ان اباه</sup>  
 ولا یسبح شاع انکس بالاحد فی البهار و البیع بعشیر <sup>بشیر علی الاقدام</sup>  
 ازین عبارت ظاهر و باینست که ابوکر دلالی و متاع خودی بوده که در بازاران بند  
 به تبلیه ناسد ذکر التوحید فی کتاب بصائر القدام و سایر احکامه من ترشیر  
 فقال کان ابوکر الصديق بزارا و نذک طلح و عثمان و عبد الرحمن بن عوف و کان  
 عمر و لایسی بن ابیج و المشری و کان سعد بن ابی وقاص میری  
 و کان الولید بن عقبه حرا و اولدک ابو العاص بن ابی جیل الی ان قال  
 و کان ابو صفیه حرا الرامی و الفجاس بزارا و کان الزهر بن الوائلی  
 اننی بعد محاجة النون اندک چشم بکش و حال پیشوایان <sup>بشیر</sup>  
 فرما که صدیق نشان بزار بوده است و همچنین طلح و عثمان و عبد الرحمن  
 عوف و عمر و صفیه و وی نشان دلال بوده و سعد بن ابی جیل و قاص  
 نیز نشان الولید بن عقبه و همچنین ابو العاص بن جیل و ابو صفیه

کتب من در دسترس

انکسالی رقت بطن دنیا قبولش بر خود پسندیده و زبردست در حره حیاطی او قاش  
 پس نموده در روضه الحاجب است جیوت پیوسته که چون ام خلاف بر وی  
 قرار گرفت و در دیگر صیبت متوجه بازار شدند تا بر عادت معهود خویش خبر داد  
 که عمر و ابو عبیده یا ورسیدند و گفتند یا خلیفه رسول الله کجا میری گفت  
 بازار رفتند تا کجی و حال آنکه این زمان والی سلمان شده و متاسب بود  
 که بجز تو معهود نرود و بزار کنی و تجارت نمایی گفت پس بعال صلیم فرمودند  
 مرا جیبت فرما تا از برای چیزی از بیت المال مقرر سازیم صید باریک  
 بعضی می نشان و ذکر زرقیل ان ابیجر کان فی الجاهلیه معلما و فی الاسلام  
 خیاص و کان ابو سبی حال یکبار فقر بهنگام همیشه ضحکا لکس صید  
 و الدباسی لایق در علی غره فلامی و عجز انبه عن القيام به التجالی عبد الله بن  
 جرمان بن دوس که فضیله مائت و یک روز لایق لایق و صید و بزار  
 مایق و من الطحان و قبل ان ابیجر کان طحان عبد الله بن جرمان و ابو  
 نماز و اننی من ذریه من محمد بن علی او علی بن سید در کتاب است











بأن كل ما صفة مدخل است جوار مثال این مقامات حرف استیفاء قبل سماعت  
نه احوال جوار باب غایت وخرج معتم على التقدير وقرار العقل على نفسه مقبل  
لا واز سبب انفسهم و حال شهوات مردوده زیر سبب انفسه مقصود بمرض میان ام  
**قوله** و اکثر از انراف خویش بود مع **اوله** که آبی زیرین بجار از جهت اینکه می معانی  
الهییت اظهار بوده که سر سببیکار و سبب انوار اعتبار اعلام صبا سبب انوار و سبب  
نسبی بمرکب بوده و سخن زاده بکار و انبات شرافت نسبی بکار نمی آید فانه بخرج  
سبب انظار الی قصه علی لفظ شرافت الاسلام فان الشرافه نسبیة مراده بهن  
فان الاسلام لا مدخل فی الودیاء الشرافه النسبیة اصلها پس ذکر چنین عبارت بخرج  
و تمویض صرف بوده باشد **چنین** لغوا لیکه مختل جرفع و جنبه و البیت مداف  
ماندگش بر دواخته ایم بنیاده که معرفت خبره **قوله** و علی الاستیعاب انبیا  
هم اصلا و لاتی بر شرافت نسبی ابو مکره ارد پس ملا خط باید فرمود که سوا کی ان  
عوام و کروج ذکر انبیاء مورد اعلام کدام **ایضا** سبب انفسه مقصود بمرض و سبب  
که اقرار عقل بر انفسه مقصود بمرض نه اقرار بر احتمال جرفع و ان بخریش و انبیا

[illegible]







و ملوک انبی و در جامع الاصول مدعی مذکور است که بعضی از ایشان و از جمله مفسرین  
 بنی اشم و اصطفا من بنی اشم پس بامریه بنی اشم رفته و چون از قریش و قریه  
 برادر نمیشدند چنانچه محکم است و در روایان و غیر هم برابر است و بارگاه  
 نمیشدند **قول** در کتاب مذکور در وجوب وی **اول** جواب اینجاست که  
 بر سبیل اجمال اینست که اینجور جود بر سبیل احتمال مذکور شده و از احتمال تا اشیاء  
 فرق ظاهر است و چنانچه بن بعد و محصل آنکه آنچه گفته شد که در محل است باینکه  
 چنین مذکور است که جواب راجع به در حق شهادی احدی است بحدت داده از سلف خود  
 که بنو لاد است بعد علی بن ابی طالب صد است ایستیم ما برادران ایشان اسلام آوردیم  
 چنانچه ایشان اسلام آوردند و جهاد کردیم چنانچه ایشان جهاد کردند حضرت امیر  
 علی را ادوی تا تحوّل بعدی پس اریست ابو بکر و سید اریست استی محصل و این  
 روایت منتهی کمالش فی راجع الیهما روشن و آشکار که ابو بکر را غیث از انبیا بوده پس  
 روایت عقیقی است معارضه آن برده مذکور است نظار باید اعتبار بوده باشد علاوه بر این روایت  
 که در کتب آمده از آنکه از اشیاء ضعیف ترند و از این جهت ترشتر بر خلاف

حدیث منصفه خود و علم سلاطینند و مال و دولت در پادشاهان دنیا طلب نیست  
 عظم و جود و بیرون دانی خود را از جانب حق و انصاف بر نداشتند و بر حقش است و بود  
 بسیار در مدح ایشان نیستند و از روایات و در عهد معاویه بن ابی سفيان  
 که بنی امیه مفضل پس چنین روایت و اشیاء قابل اعتماد و اعتماد نبوده باشد **لایق**  
 و دوم آنکه ابو سفيان در حق حال قریه منظر و در شکلی ان اکثر پیشتر بام تقصیل  
 بیان آمده پس هم از محکم اعتبار قطعه و از اشیاء معتد و باطل است علاوه بر این  
 شیخ سید صفی و معلومی از البیضا ترغیب ذکر نموده است تا قبل از این حدیثی است  
 و چه که از آنکه از این و اما اشعار کرده در باره اش فرموده و مطلع او شش است حدیث  
 بیشتر صحیح جان بود الی غیر این در حقیقت مطابق حدیث است اشعار کرده در کتب  
 بحالش مطابقت دارد این صورت و سیر و نشانی بود و ضمن این حدیث و مرید بود  
 چنین اجمال عجیب پیدا کرد که آنرا را چه بگوید **قول** سیوم آنکه از اشیاء که در اشیاء  
 بر ششتر قریه ای که از روایات و جهاد است علی محمد بن کرده است سمات بر ششتر  
 و اشیاء رسیده این وجه نیز از حدیث اعتماد علی طایفه در نیاب کلام با این



بعضی از این جوانان ظالمی حکم داده بر این شیخ عبدالحی این قول را  
هم تصدیق کرده است قال فیلسوفی فی سبیل الحیات و کونیه نادری  
ابو بکر حسن صلی الله علیه و آله ظاهری قبول نموده بود و پیشتر از آن بالا اتفاق  
بت پرت نموده و نادری نیز با قطع کافره و بت پرت بوده است و اسلام آوردنش  
چون نموده و هم غریبان و معمول کفار و زناش نشان نموده که اطفال خود را پیش  
بیمه برای نزد پرستش آنها خیر ندانند و میسم او را برای پرستش و نذر تان  
بوده و در صورت اگر او را پیش الغنم مانند سر اسیر با چوبچین است و پیش  
سختی آل اطهاران یقین اصنام کفار و فوض و ترک نموده اند و چون که پیش  
بر کفنه بر فضله عقیقه و از عقیقه باده و هوای عزابت خلاصه اگر ازین رنک زخم  
در این ابو بکر و عمر این کرده و چون در فضا مانند بخار بود و او را مانند کوه نقل کرده  
پس سبیدن کافره اشال این اشعار از زبان ماتق علی بن ابی طالب کافره ای بر کفنه  
قال است فی آیه ید و در ابو بکر خط نموده و باو باقی عیسی چنین فرموده باشد یا در  
الشیطان یقین فرست بوصول الطریق یعنی فرستاده باز نزد یقین است

صحت با وی فرمود و صحت روایات صدیقیت و نقدی آنرا ندیدیم عبدالحی  
باز تصدیقش بر حدیث که تصدیقش بر روایت جامع الاصول ثابت و یقین و جواب  
و حضرت ع خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله الی یوم القیام ابو بکر را پیش طیلم  
را کافره و اشر و عا در و خائن می پنداشتند و بر صولات الهی کان مع و حق  
مومن النی پس احادیث یقین از نزدیکی ع با قطع قط از در بر او عا و  
بوده و در کتاب ابو بکر صحیح است منقول است که عمر بنی طه آن بر دو یخی چنین گفته قال  
ابو بکر قال رسول الله لا نورث ما ترکناه صدقه فرا تمامه اما کاذبا عا در اخاصا الی ان  
قال قلت انما ولی رسول الله و ولی الی کفر ایمانی کاذبا عا در اخاصا استی  
عاصیه عا دره بر این صدیق کردن ابو بکر بیعت انتخاب غیر ثابت و فرارش از  
که با او اتفاق افتاده و چنین معاندش با جواب بیتاب و حضرت ع علیه السلام که  
از نزدیک و غایت ظاهر در روشن و هم تصدیقش بر روایات کثیره سنی است  
و یقین و در سیر بر نه نقیض دارد و قول النی مر علی لا یجیک الا من  
ولا یستحق لنا من لنا پس روایات مذکوره یکی موضوع و مجعول بوده باشد از زبان







اما آنچه در این مقام معلوم شده برین ثابت است که اثبات موضوعیت آن قیاس است  
بشماره اول است محمد بنان ثابت است که اثبات ولایت امام بیست و یک  
نموده و در حدیثی بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بود و در حدیثی مقتضای انصاف  
تبع المظهور است مقتضای انصاف است و در حدیثی مقتضای انصاف است  
حقایق قدس علی بن ابی طالب بود و در حدیثی مقتضای انصاف است  
فاطر علی بن فاطمه و وجه الناس من علی و مکتب فاطمه بعد رسول الله است  
ثم فوجیت فقال رجل من غزیرة بنی النضر فقال لا والله ولا امر  
من بنی هاشم حتی یبعث علی بن ابی طالب و یخلفه و یوکل الناس فی امرهم  
فارس الی ابی بکر ان اعنا ولا یاتنا ملک الله و کبره ان یاتنا علی بن ابی طالب  
عمر فقال عمر لا تأتم و حدک فقال ابو بکر الله لا یمنعهم و حدیثی ما عسی ان یضیعوا الی  
و یقال ان تری فی بعض حقیقه نه غیره و تحقیق بنی فخرات تواریخ مذکوره میگوید این روایت  
صحیح محمد بنان ثابت است و اما اگر استثنای و انقضای در حدیثی مقتضای انصاف است  
قبیل استثنای و انقضای که در حدیثی مقتضای انصاف است

و آنچه در این مقام معلوم شده برین ثابت است که اثبات موضوعیت آن قیاس است  
بشماره اول است محمد بنان ثابت است که اثبات ولایت امام بیست و یک  
نموده و در حدیثی بنی هاشم و بنی عبدالمطلب بود و در حدیثی مقتضای انصاف  
تبع المظهور است مقتضای انصاف است و در حدیثی مقتضای انصاف است  
حقایق قدس علی بن ابی طالب بود و در حدیثی مقتضای انصاف است  
فاطر علی بن فاطمه و وجه الناس من علی و مکتب فاطمه بعد رسول الله است  
ثم فوجیت فقال رجل من غزیرة بنی النضر فقال لا والله ولا امر  
من بنی هاشم حتی یبعث علی بن ابی طالب و یخلفه و یوکل الناس فی امرهم  
فارس الی ابی بکر ان اعنا ولا یاتنا ملک الله و کبره ان یاتنا علی بن ابی طالب  
عمر فقال عمر لا تأتم و حدک فقال ابو بکر الله لا یمنعهم و حدیثی ما عسی ان یضیعوا الی  
و یقال ان تری فی بعض حقیقه نه غیره و تحقیق بنی فخرات تواریخ مذکوره میگوید این روایت  
صحیح محمد بنان ثابت است و اما اگر استثنای و انقضای در حدیثی مقتضای انصاف است  
قبیل استثنای و انقضای که در حدیثی مقتضای انصاف است

امیر

قال کذا و کذا



















ابو القاسم

[illegible]











در کمالش بر جاکه خواهد آمد روشش بر جاکه مفصل خواهد آمد فالیه و نظر **در اول**  
چون به استیجاب می باشد که افاده فرموده بیکه این نوع و پنج بر جاکه است **در اول**  
از فقره قبل نصبت بکلیه صاف و بی غمزه **در اول** که اولی فقره  
است و با گفته که ابوبکر است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی  
اسحاق استیجاب است و در کمالش از غمزه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است  
استدلال صاحب المذاهب بر بنی صواب و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
است و در بنی است **در اول** که فقره مذکوره می باشد بیکه این نوع و پنج بر جاکه است  
بجاء صد از آن بر غمزه است که در فقره مذکوره که جمع مردم در غمزه است و در غمزه است  
بر بیت ابوبکر شده بود و در غمزه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
نیز به با جمیع قوم و قبیل خود از ابوبکر است کرده اند و بیکه است بر بنی عبد مناف  
رئیس خراج داد ام المومنین و بیکه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
بفرموده قاضی قالوا انهم مجهول الاستقامه و بیکه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
معه و بیکه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف

الایضا **در اول** حدیث جامع الاستیجاب نصبت بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
بفرموده اولاد ما ششم مقبول که بیشتر فرموده مقبول که در بنی عبد مناف قاضی است  
در کمالش بر جاکه خواهد آمد روشش بر جاکه مفصل خواهد آمد فالیه و نظر **در اول**  
چون به استیجاب می باشد که افاده فرموده بیکه این نوع و پنج بر جاکه است **در اول**  
از فقره قبل نصبت بکلیه صاف و بی غمزه **در اول** که اولی فقره  
است و با گفته که ابوبکر است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی  
اسحاق استیجاب است و در کمالش از غمزه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است  
استدلال صاحب المذاهب بر بنی صواب و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
است و در بنی است **در اول** که فقره مذکوره می باشد بیکه این نوع و پنج بر جاکه است  
بجاء صد از آن بر غمزه است که در فقره مذکوره که جمع مردم در غمزه است و در غمزه است  
بر بیت ابوبکر شده بود و در غمزه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
نیز به با جمیع قوم و قبیل خود از ابوبکر است کرده اند و بیکه است بر بنی عبد مناف  
رئیس خراج داد ام المومنین و بیکه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
بفرموده قاضی قالوا انهم مجهول الاستقامه و بیکه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف  
معه و بیکه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف و از غمزه است بر بنی عبد مناف







الفاخرين ومقتدى المجاهدين والمجاهدين ومفرق كرامت المعاندين  
والمجاهدين صلوات الله عليهم وانه اجمعين الى يوم الدين ولغة الله  
كافة اعداء المسلمين ما دار تحت السموات والارضين تخفى مباركة هبات  
حزبات نيب ان سيد سرور امجاد اميرت الامم من الشمس والجن  
الانس والاعادي وحاسدان الجنائس اخفاد وكما نشد درج ودرج  
انوار اعراف بن محمود انه وراه كجى واهل ف درين خصوص بمحمود  
لهذا بقصاى ومحمد شهدت لها فرائدها افضل ما شهدت به الامم  
تطويع كلام را درين مقام پسند زده و فرودات كثر و تبين خواهد در آن  
خبره بزم و عقل كلام فاضل سيد عبد المجيد بن ابى الحديد كه در شرح  
بان متفوه كشته رهبر و راه انصاف كرده القاهر و دارى از انجا كه  
صديق و زديقى در بعض خبرات سابقه خود طعن و تشنيع در باب انصاف  
الفاب كه از اوصاف مشهوره جناب لايت باب است نموده و فاروقى  
در كتاب كبريت شهابت سيد در باره روايه كه متضمن بيان انشراح

الطعن و متفوت انت لست بشيخه علامه و نفس الامر ان هر دو  
بر كبريت طعن و تشنيع نداد و بلكه نخر از نصيب انصاف و اوجاج  
مشيخ سيد را با ابطال الباطل و احقاق الحق الكمال ليس ان  
مقال جديدي عديرت كتاب مطور مع على بركه القهارت خفقت  
نكود ميشود و من بعد ستمى صياح حق و صواب ان مشرق سماوى  
اخفى رد و جواب سيد به قال ابن ابى الحديد فى الشرح المذكور  
فى اجل ابوه ابو طالب سيد البطي و شرح تبيين و تبيين كذا  
تقريب و ابى طالب هو فقير لامل له و كانت قريش بمحمد  
خفيف الكندي لما راي النبي يصلي فى مكة و الله و الله و الله  
قال نصيب اللعيلى شىء قال هذا ابن اخى زعم انه رسول الله  
الانس و لم يسمع قوله الا هذا الكلام و هو ان اخى انما هو الهادى  
فان من وجدته قال نصيب فما الذى يقوله انهم قال متفق  
نحوه انما هو الذى كفى رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم







وتمیزش عین سحر سبحان الله فیستدلی که بر دایت فریقین ثابت است  
مستقیمست و قوله و اذنه تعریف باین مینماید که شهاب الدین احمد در کتاب  
توضیح الدلائل نوشته عین علی کرم الله وجهه یعنی رسول الله الفایده  
کل باب الفیض فی الفایده رواد الصالحین بسنده مرسله از حضرت امام رضا علیه السلام  
من کلامه الترفیع و تقدیر المیزان صریح سرکه از ادبها که میگوید که نصیب است  
بجو این جن ارقام بنیاده و نایب از هر علم هم تر قیله کرده عروج بر عروج  
فرموده و افرایست بالای افرای که از هر چه که در دوزخ است او است  
خودش ترقی کرده عروج بر عروج اتمام دافعه آمده از اجزای تعریفی که که  
شیخ صدوق شیعیه است با طره غرض بعد و اغراض بین فرموده دیده و دیده  
و شنیده و دانسته و انکاش و مجاب بجامل عارفه بر روی محبوب خویش  
که است سبحان از یک هزار باب کردن را منظر اجتهاد منظر دیدن و از یک  
بطون و انتفاع شکر که در رساله که سابقه تشریحش موجود و فریبده و  
اگر معلوم که از یکس بطون منبسط ظهور جلوه نموده و احاطه شایسته

حدیه از بروز منع نمودن است بدانست نظر از دین و دیر و در دست  
کو بر می دوی بر هر صفت خود متین است انوار معرفت احصاء و کمال  
باید شنیده این باب که در عرف طایفه امامیه پیش از حدیث است  
در مثل الزایع بذیل باب علیه السلام صریح بر این معنی در شرح  
که قال ابوالمحسن و اما کبریا فان رسول الله علیه بابا فاض و کماله  
الف باب و از دهم فی بطنی صفت عن صلو انچه موضعها صریح کلامه  
حدیث اینست که کسی از اجزای ابوالمحسن پرسید که سبب انتفاع و انتفاع  
شکر ترفیع چیست در جواب است و کرد که آن سرور عالم بای از علم مرا  
تعلیم فرمود پس از آن یکبار بر باب شود و در شکر من جان او خام و  
اجتماع نمود که اینقدر شکم در بر روی و کلالی افزود و تم مخصوص است  
با انصاف و منصفان است و اما در مضمون این حدیث با این نظر  
کنند و چشم عرب میسند که انتفاع و انتفاع شکر از قدرت علم است که با و از  
زغوان را که تیره می دهد و ناظرین از قدرت خنده صفت ای چندین کلام

بطنی



شکم سرکه آید بخیال هیچ عاقلی بگوید که اگر کثرت یافتن خلط از قوه  
 بغض آید و ارتفاع و انتفاخ شکم صورت بندد و معده از این چنین که در ضعیف و اگر  
 قیج و یبسی است صریح بر آنکه اگر امانیه که کاسه لیس این سبب بوده اند  
 در پرده دوی و او و شسته داده کار خود است نه بهیچیک که از در  
 علم که در بطن و نفخ خلط جاری و شستن بر زده در اینست که در پرده  
 سختی یافته بای او بهیچیک از اینجی حال حدیثی اما بهیچیک که در وی نیست  
 که با اینهمه اعلی شمع و نور بدلا نیست امام الیمه که او را باب بهیچیک علم  
 از شکر که یکی با مقدار صغیر می و زنده از کجا با کجا خوشه ی ماری را بهیچیک  
 کثرت علم را با علت ارتفاع و انتفاخ شکم فرادادند و کار از کیفیت طبیعت  
 رسیده اند و تصور علم را بهیچیک بقولات نقاشه شل خبر و با قیاس  
 و جزئیات علم از افزونی دماغ که محل جود است در گذشته به انتفاخ شکم که  
 محل بول و راز است قابل شده فایده و اولی الالباب ان بر آنست  
 حیات و بهیچیکه بخیر که چون تاویل و توجیه یقین نکند و بهیچیکه نمی نشیند

نشیند جناب محمد جانی در دفع قریح نمود از کارگاه خود و درینا و رده و  
 سبب این باب از تر و بود و گفته و بار یک معنی یافته سرشته سخن و کلام  
 با کلمه نگارده و ریاضت سخن که داشته بهیچیکه و انچه او را سبب است او نیست  
 نه سوار عرب و سوار که خود پر داشته و اگر علی بکار رود و بدیده انصاف  
 دیده شود و محمد جانی در این باب بهیچیکه من لعل الطارنا افدو الله  
 اگر این طایفه سخن می شنید و اینها می تاویل این تعلیل بر آسمان  
 بر پر و در اینست و طایفه او نام این بهیچیکه و شستن تجر معین از این می  
 غیر سبب بند و چون بهیچیکه بر از تر می شکست بخودن روی مقصود  
 نمیتوانست در این که حکام درین مقام منی بر مجاز استعاره بودی  
 و بعضی حاویث غیر از ذات انحضرت علیه الصلوٰه و السلام نمیدانند و از  
 اول بیاسوس و از نالی بخیطان و اوقات مسبق و از ابع بیات افع شده  
 و نیز بهیچیکه از شکر که در دیده بهیچیکه علو قلب و طول باغ که معنی حقیقی اصل او  
 نیست و در حق قلب است و بهیچیکه و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب







نموی باشد از همان بوصول این مژاد و مختلف این اراده معاد الله در حق صفی بن ابی  
 و باقی اینها را نیز که در می یابیم وحت شعر الراس این بزرگان را نورد و منقول است  
 چه گفته شود و مانع غرض ما نیست و اتفاق کافری از گفته فخره منقول  
 مذکور باشد بعد از شعر از هر یک از کلمات این شعر مانع از مشتبه شدن غرض نمی  
 گاه هم ننویسد باید باشد از کلمات شریف و سیمین و سیمین و تقییم و تکریم و سیر و دیار و عیار  
 مگر این قصیده الغایه باید گفت مشکل اینست که بر چه قدر کلمات صانع بنویسد و چه قدر  
 بی علاقه از مضمون است پس معلوم میشود که اینها مسوره یکدیگر را اگر چه بعضی  
 معنی ایجاد نمی بود و من از اینها متاخر میباشم و متشقیق است که در کتب و احوال از مضمون  
 در عالمی بیان است این قصیده نامر ضمیمه قدسیه میتوان گفت المصنوع دراز  
 نفسیه است از این و در خصوص این شعر منظر العجایب است که عوارض حس و ذوق و طبع  
 که غیر از تقصید داده اند و این امری دیگر نیست معلوم است اینها را شهادت نیست اینها  
 تقصید و وضع و افرا طرف ضمیمه که منقول است از متوسطه فخره و منقول است  
 عابد است از اینها و اولی است که عابد است از اینها و عابد است از اینها و عابد است از اینها

[illegible]







بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي هدانا لهذا  
الذي كنا لنهتدي لاهل

[illegible]







سرکن و برکن هر جا که رسیدند و دیدیم و هر جا که خریدند و هر جا که  
 بدشت و بدشت بر پیت و دیده ام من چه قدر رسید که تو چه قدر رسیدی  
 از هر جا بود که هر کلاه و سخن وافر بود و ترغیبش چنان کردم و اگر رسیدیم  
 که بعد از سخن کالای بافیده اعراف و اعراف از او می نمودند و پسر هر کس که  
 تسلیم شد بدشت ختم و بکشف حاصل بود و ختم هر روز یکی از این  
 کس از او را می شناسم و هر روز یکی از این هر روز یکی از این  
 من هم این روز را می شناسم و همان هر روز یکی از این  
 شده و فایده ام من هر روز یکی از این هر روز یکی از این  
 و از حال و معاش روز دیده بعد از خستیدار فرار جدی هر روز یکی از این  
 خرمه خرمه بکس حصین مطعن بعضی از اصحاب متحصن شدند و بنحویه ایست  
 قرابت فادوی را بنحویه خرمه خرمه را بنحویه هر روز یکی از این  
 برو خستید و خاطر مبارک را مسرور و مستحضر هر روز یکی از این  
 و از آن این طرف از حکمت طیب علاء و از آن طرف شای بیدل نمی شود بلکه

اینها را بنحویه خرمه خرمه را بنحویه

بلکه اتفاق بود که از این غایت های بنف و کارهای مفت و پس او مان متبها  
 خستیدار و فادوی و قائم کرانم چنانچه ما با کمالین که برای دفع سینه و سیدم  
 در چند متد و دست و واقف محاوره هر مقام باین عارف معلوم است که اگر  
 بصیرت و موهبتی که طلسم و استانی پیش نیست نیز بجای اگر خواند شدت  
 و بفرستد هر روز یکی از این که داشتیم آنوقت هر روز یکی از این  
 حکمت و حقیقت تصور فرمایند که چنانچه در سخن از آن هر روز یکی از این  
 میزد و بود و بدست خرمه خرمه خرمه هر روز یکی از این  
 این سخن از خرمه خرمه خرمه هر روز یکی از این  
 نقل آن سادهم خود و مصفین هر روز یکی از این  
 و رکن ب هر که برداشته کذب خود را و در باب انکار اسارت او هر روز یکی از این  
 ملاحظه فرمایند باطله با این همه خستیدار است و کذب فقر او را دعای سابق  
 اند که بجای است سم الفار هر روز یکی از این  
 مسوخی اندای و خستیدار هر روز یکی از این



نموده و نهاده جم را بمفر شیطان فمیده پس سر اسرار سوگند و قسم  
و ساوس شیطانی است چه خود مولوی رشید الدین در ایضا رساله گوشت  
عمر میفرماید مکاتیب اولیای جم المناقب مولوی محمد حسن صاحب سید نور  
و دیگر اجناسی اینجا متضمن درخواست تحریر جواب آن رساله رسیده است  
پس اگر احیاناً فقره مذکور ایهامی داشت اوچر ادر حق بعض اجناسی که  
معه الفط شیطان المناقب لفظی معنی است اسناد تحریر آن بحاجت  
تحریر بعید از و نادانان خیر علاوه بر این قاعده مشهور است که آنچه اول آن  
الضم او اکثر شود و باشد اولش مفتوح خوانده میشود پس این جم مصغض ایهام  
و رافع ایهام در حال خودش را بر یکی خوب شناسد اگر از یکد صفتی باطنی  
خود را معصداق کنم فمیده باشد تصور ماکرم است مجدداً بیان متعلقات  
و مولی اول و الا محال اصل فان خبر الکلام ماقبل و اول و اما در حق مولی  
فاضل مذکور اعمی تعرض شفی نسبت میابد بدین علم و رسول و زوج رسول  
بسیار این فقره غالباً ایتمه خوش و خوش اند و غیر علمی است که از این

[illegible]



مذکورہ راہ پر فرمود و جہ القدرہ پہنچے علیٰ فی الارض مسموٰۃ کہ معنی یا صبح  
مخفیہ کہ حالیا بذرش پرودا ختم ہو و نفس نامیں سلسلہ طریقہ بودا پرانی  
جملہ امور خصوصاً اپنی کار و بوی نفس و غور پس این بی سیفکے ازجہ  
خلو صمد نام بخیر کہ یہ اسم القدرہ اب است حج جاذب روایت کرد  
انتفاع البقن نیست پس حکوۃ صمد جسم الف ازین مطلب از ان مراد







فوائد المسائل

تفاهير المسائل



بسم الله الرحمن الرحيم

لَكَدُّ لَكَ جَبَّ دَعْوَةَ السَّائِلِينَ وَقَالَ حُجَّيْ حَوَاجِّ الطَّالِبِينَ وَالصَّلَاةُ  
 عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النَّبِيِّينَ وَعِزَّتِهِ الْعِزِّ الْمُبِينِ اللَّهُمَّ  
 صَلِّ وَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِ مَا دَارَتْ السَّمَاوَاتُ حَوْلَ الْأَصْلَافِ  
 وحمد بر اصحاب سلام و سدا محقق و پنهان مباد که این تالیفی شریف و نصیبی لطیف  
 محتوی بر نوادر مسائل جلیله و مشکل بر اجوبه شریفه میباشد که شطری از آنها را  
 فلم بایج قسم عالیشان مقدس القاب مبیض فیوض حضرت ملک متان  
 جناب مجتهد العصر والزمان مولانا و معتقدانا الامجد جناب السید محمد لارال  
 شمس افادات طالع و افکار افاضاته مترشح گردید و بنزدی ارکاک طاعت  
 جناب سید طالب نبوة الفقهاء و المجتهدین نجته العابدین و العالمین زبدة المصطفیان  
 سیدنا جناب السید حسین مد ظله العالی نادامت الایام و الایمان جلیله  
 اراحتا که اجوبه مذکور متضمن فوائد بسیار و منافع بیشمار بوده لهذا  
 اخضر الطالب و احوج الخلق الی رحمته ربه الوهاب آنها را درین سبیل  
 ستوده جمع و مرتب نموده و نامسیدم انرا با جوبه نادره و افادات  
 فاخرة و الان اشروع فی نقلها و تسطیرها و علی الله التوکل و الاعتقاد و مراد

سأله

کتاب التواضع

چهارم میشود اندر نصیحت که متوسل میان زید و عمر مکارا در باب عقاید شود بگویند که در دنیا  
 در مکانی و طرفی نیست پس هیچ کس نیست که حق تعالی بر آسمان است یا زمین یا در طرف جنوب شرق جنوب  
 یا شمال یا بالا و پایین و غیره از مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 بلکه ذات او تعالی بر همه جا حاضر است و در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 اینها موهبت است و در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 شده و اگر در آن مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 و هیچیک بر کبریا و اجسام بر سبیل توهم برین خدایم و در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 زیرا که اگر کسی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 و وجود او تعالی بر همه جا حاضر است و در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 موجود و محجوب در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 آسمان یا زمین یا طرفی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 که او تعالی در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 بر وجود او تعالی در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 و هر کس که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 آنست که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است  
 ذات او تعالی در هر مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است یا در مکانی که در دنیا است

و یا در طرف

عین الوجود















































از سوره نوره و نوره از  
بزرگوار معنوی و خند  
بزرگوار و ام الکرم

[illegible]

١٠٠  
 ١٠١  
 ١٠٢  
 ١٠٣  
 ١٠٤  
 ١٠٥  
 ١٠٦  
 ١٠٧  
 ١٠٨  
 ١٠٩  
 ١١٠  
 ١١١  
 ١١٢  
 ١١٣  
 ١١٤  
 ١١٥  
 ١١٦  
 ١١٧  
 ١١٨  
 ١١٩  
 ١٢٠  
 ١٢١  
 ١٢٢  
 ١٢٣  
 ١٢٤  
 ١٢٥  
 ١٢٦  
 ١٢٧  
 ١٢٨  
 ١٢٩  
 ١٣٠  
 ١٣١  
 ١٣٢  
 ١٣٣  
 ١٣٤  
 ١٣٥  
 ١٣٦  
 ١٣٧  
 ١٣٨  
 ١٣٩  
 ١٤٠  
 ١٤١  
 ١٤٢  
 ١٤٣  
 ١٤٤  
 ١٤٥  
 ١٤٦  
 ١٤٧  
 ١٤٨  
 ١٤٩  
 ١٥٠  
 ١٥١  
 ١٥٢  
 ١٥٣  
 ١٥٤  
 ١٥٥  
 ١٥٦  
 ١٥٧  
 ١٥٨  
 ١٥٩  
 ١٦٠  
 ١٦١  
 ١٦٢  
 ١٦٣  
 ١٦٤  
 ١٦٥  
 ١٦٦  
 ١٦٧  
 ١٦٨  
 ١٦٩  
 ١٧٠  
 ١٧١  
 ١٧٢  
 ١٧٣  
 ١٧٤  
 ١٧٥  
 ١٧٦  
 ١٧٧  
 ١٧٨  
 ١٧٩  
 ١٨٠  
 ١٨١  
 ١٨٢  
 ١٨٣  
 ١٨٤  
 ١٨٥  
 ١٨٦  
 ١٨٧  
 ١٨٨  
 ١٨٩  
 ١٩٠  
 ١٩١  
 ١٩٢  
 ١٩٣  
 ١٩٤  
 ١٩٥  
 ١٩٦  
 ١٩٧  
 ١٩٨  
 ١٩٩  
 ٢٠٠  
 ٢٠١  
 ٢٠٢  
 ٢٠٣  
 ٢٠٤  
 ٢٠٥  
 ٢٠٦  
 ٢٠٧  
 ٢٠٨  
 ٢٠٩  
 ٢١٠  
 ٢١١  
 ٢١٢  
 ٢١٣  
 ٢١٤  
 ٢١٥  
 ٢١٦  
 ٢١٧  
 ٢١٨  
 ٢١٩  
 ٢٢٠  
 ٢٢١  
 ٢٢٢  
 ٢٢٣  
 ٢٢٤  
 ٢٢٥  
 ٢٢٦  
 ٢٢٧  
 ٢٢٨  
 ٢٢٩  
 ٢٣٠  
 ٢٣١  
 ٢٣٢  
 ٢٣٣  
 ٢٣٤  
 ٢٣٥  
 ٢٣٦  
 ٢٣٧  
 ٢٣٨  
 ٢٣٩  
 ٢٤٠  
 ٢٤١  
 ٢٤٢  
 ٢٤٣  
 ٢٤٤  
 ٢٤٥  
 ٢٤٦  
 ٢٤٧  
 ٢٤٨  
 ٢٤٩  
 ٢٥٠  
 ٢٥١  
 ٢٥٢  
 ٢٥٣  
 ٢٥٤  
 ٢٥٥  
 ٢٥٦  
 ٢٥٧  
 ٢٥٨  
 ٢٥٩  
 ٢٦٠  
 ٢٦١  
 ٢٦٢  
 ٢٦٣  
 ٢٦٤  
 ٢٦٥  
 ٢٦٦  
 ٢٦٧  
 ٢٦٨  
 ٢٦٩  
 ٢٧٠  
 ٢٧١  
 ٢٧٢  
 ٢٧٣  
 ٢٧٤  
 ٢٧٥  
 ٢٧٦  
 ٢٧٧  
 ٢٧٨  
 ٢٧٩  
 ٢٨٠  
 ٢٨١  
 ٢٨٢  
 ٢٨٣  
 ٢٨٤  
 ٢٨٥  
 ٢٨٦  
 ٢٨٧  
 ٢٨٨  
 ٢٨٩  
 ٢٩٠  
 ٢٩١  
 ٢٩٢  
 ٢٩٣  
 ٢٩٤  
 ٢٩٥  
 ٢٩٦  
 ٢٩٧  
 ٢٩٨  
 ٢٩٩  
 ٣٠٠  
 ٣٠١  
 ٣٠٢  
 ٣٠٣  
 ٣٠٤  
 ٣٠٥  
 ٣٠٦  
 ٣٠٧  
 ٣٠٨  
 ٣٠٩  
 ٣١٠  
 ٣١١  
 ٣١٢  
 ٣١٣  
 ٣١٤  
 ٣١٥  
 ٣١٦  
 ٣١٧  
 ٣١٨  
 ٣١٩  
 ٣٢٠  
 ٣٢١  
 ٣٢٢  
 ٣٢٣  
 ٣٢٤  
 ٣٢٥  
 ٣٢٦  
 ٣٢٧  
 ٣٢٨  
 ٣٢٩  
 ٣٣٠  
 ٣٣١  
 ٣٣٢  
 ٣٣٣  
 ٣٣٤  
 ٣٣٥  
 ٣٣٦  
 ٣٣٧  
 ٣٣٨  
 ٣٣٩  
 ٣٤٠  
 ٣٤١  
 ٣٤٢  
 ٣٤٣  
 ٣٤٤  
 ٣٤٥  
 ٣٤٦  
 ٣٤٧  
 ٣٤٨  
 ٣٤٩  
 ٣٥٠  
 ٣٥١  
 ٣٥٢  
 ٣٥٣  
 ٣٥٤  
 ٣٥٥  
 ٣٥٦  
 ٣٥٧  
 ٣٥٨  
 ٣٥٩  
 ٣٦٠  
 ٣٦١  
 ٣٦٢  
 ٣٦٣  
 ٣٦٤  
 ٣٦٥  
 ٣٦٦  
 ٣٦٧  
 ٣٦٨  
 ٣٦٩  
 ٣٧٠  
 ٣٧١  
 ٣٧٢  
 ٣٧٣  
 ٣٧٤  
 ٣٧٥  
 ٣٧٦  
 ٣٧٧  
 ٣٧٨  
 ٣٧٩  
 ٣٨٠  
 ٣٨١  
 ٣٨٢  
 ٣٨٣  
 ٣٨٤  
 ٣٨٥  
 ٣٨٦  
 ٣٨٧  
 ٣٨٨  
 ٣٨٩  
 ٣٩٠  
 ٣٩١  
 ٣٩٢  
 ٣٩٣  
 ٣٩٤  
 ٣٩٥  
 ٣٩٦  
 ٣٩٧  
 ٣٩٨  
 ٣٩٩  
 ٤٠٠  
 ٤٠١  
 ٤٠٢  
 ٤٠٣  
 ٤٠٤  
 ٤٠٥  
 ٤٠٦  
 ٤٠٧  
 ٤٠٨  
 ٤٠٩  
 ٤١٠  
 ٤١١  
 ٤١٢  
 ٤١٣  
 ٤١٤  
 ٤١٥  
 ٤١٦  
 ٤١٧  
 ٤١٨  
 ٤١٩  
 ٤٢٠  
 ٤٢١  
 ٤٢٢  
 ٤٢٣  
 ٤٢٤  
 ٤٢٥  
 ٤٢٦  
 ٤٢٧  
 ٤٢٨  
 ٤٢٩  
 ٤٣٠  
 ٤٣١  
 ٤٣٢  
 ٤٣٣  
 ٤٣٤  
 ٤٣٥  
 ٤٣٦  
 ٤٣٧  
 ٤٣٨  
 ٤٣٩  
 ٤٤٠  
 ٤٤١  
 ٤٤٢  
 ٤٤٣  
 ٤٤٤  
 ٤٤٥  
 ٤٤٦  
 ٤٤٧  
 ٤٤٨  
 ٤٤٩  
 ٤٥٠  
 ٤٥١  
 ٤٥٢  
 ٤٥٣  
 ٤٥٤  
 ٤٥٥  
 ٤٥٦  
 ٤٥٧  
 ٤٥٨  
 ٤٥٩  
 ٤٦٠  
 ٤٦١  
 ٤٦٢  
 ٤٦٣  
 ٤٦٤  
 ٤٦٥  
 ٤٦٦  
 ٤٦٧  
 ٤٦٨  
 ٤٦٩  
 ٤٧٠  
 ٤٧١



































میفرماید این خبر را می دانم که کتابی از این کتاب ظاهر است چون این خبر را بر تفسیر او شده است  
از آن خبر است که این سنیان این خبر گفتند با حضرت میگردند علامه که خود نیامورده اند و احادیث  
بسیار دارند و گفته اند که لایزال است و جاریست و این خبر را می دانم که بعضی کتب است که این خبر را  
ان بر دست خود می آورند و این خبر را در این کتاب می کشند و دیده ام که این خبر را که در این کتاب  
۳ دارد و در این کتاب گفته اند که اگر تفسیر او شده است پس این کتاب است که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
نیز ظاهر است که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
چنین باشد و این اخبار را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
که از نماز ۳

جور می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
و فی کلها نظر لان الاول مناهل للنفی عن التاجر الذي كان منهم قال في مناهل التقي و هو مناهل  
اینکه خبری که می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
بل الكافر و هو حرام و فاسد اما كان للتقية فيه ايضا تردد لان في سطر الحمد في مع فقد ان التاجر قال  
صلوة خلفه لانه الفقه اما القول بالترك مستبعد عقلا لانه عليه السلام كبره في الحقيقة والعبد  
تلف و خبری که می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
صحیح که می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
مشروط بودم هر دو در آن در مقام تفسیر و خبری که می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
القام موجود علاوه ان احتمال عدم عدم نیست لانه قدنا من شرطی این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب

احتمال  
و شرط

مقام تفسیر شکل رتفع است **فصل ششم** در بیان خبری که می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
خود البکر علیه السلام را با ما می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
و علی الاول بالبرهان علی ما است و شرطی ان که ایمان و عدالت است و در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
کما هو منصوص التواضع با عهده کلاما بعد ما منوعان من طعن بخله بکبره از حدیثی که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
حکم سابقین شیخ علی الشافعی که این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
را در روایات اهل سنت است که این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
این است لازم است که این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
آنکه کردن جناب سالتی است علیه السلام و آیه الی بکره و متفقان اهل سنت است که این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
لا على القادر من ان لا یکره ان هو الامام و انما هو منصف من غلط و فخر الطیبه ان الصدوق ان  
هو الامام و قد ذکرنا ان سنت نیز تضعیف این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
ایشان را سالتی است که این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
باین است می توان سالتی را از روایات عامه خارج نمود که این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
و می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
الی بکره از اخباری که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب  
و فی الله حقه می فرماید ان خبری که می کشد از نماز این خبر را می بینیم که در این کتاب گفته اند که در این کتاب گفته اند که در این کتاب

بنماز اربعه























بر کفایت مجتهد و بعضی نمودن بعضی که در شرح و تفسیر بخوابد و آنچه از مقام  
فرمانده عوام کلام تمام و بعضی از خواص مخرب و مصلحت که میدانند یا بعد  
یا بعد و بیشتر است معصیت ایما نه بنوا تو جود انوار العبد معصیت بکمال  
برضا و اعتقاد و تعلیم سوال ما قولهم درین مسأله که فی زمانه عاوت حلی چهار  
سکه اکثر کلام بزرگان می آرند با فعل فعل شکر زید را مسلمان است اگر چه  
و نصف آنها میساید بر صورت زید و اصل اسلام بخوابد  
یا نه در صورت بر شدن اسلام باز آدم شده تو این مقبول است یا غیر مقبول  
**جواب** آنچه نوشته اند و امیکه سازد و اعتقاد است اینک برین حکم باید آید  
کرد و الله اعلم **سوال** ایضا جناب علیه السلام علی الله علیه و آله و آیه طاهرین  
علیهم السلام ما کانی یا میگوید داشته باشد و اکثر اوقات مسائل که چند ظاهر گرفته  
ظاهر شده بی آنکه او کلام نماید حضرت صلوات الله علیه خود ابتدای فرموده  
گفته که تو برای چنین اندی خود چنین می گفت و برای راه بر تو چنین واقع شده  
و اگر کرده باشد که چنین است یا حضرت این علم بعد از آنکه در کلام فرموده  
آیا خود از این تعبیه است یا مستقر این علم از حضرت شود و او را نظر شده یا غل  
حقیقه ای یا خود از این تعبیه است یا مستقر این علم از حضرت شود و او را نظر شده یا غل  
مسئله باشد نصری ارقام فرمایند بنوا تو جود **جواب** علم ما کان و ما یکان اگر

اگر مردود و الرجوع کائنات است این علم علیست ان شاء الله تعالی و صلی الله  
عنه و آله و سلم بر روی او است و بر روی او است و بر روی او است  
جلال معصیت است و در علم و بر روی او است و بر روی او است و بر روی او است  
عدالت نوحی الهام حضرت بار تعالی قادر بود اندک آن معصیت حاصل شد  
و اگر مردار از این علم علیست فی الجمله پس انکار آن دانند شد و بر کمال انکار کنند  
از این معصیت فرمود **سوال** ایضا مجتهدات بکمال است و معصوم میتوان گفت یا حجت  
مردم طاعت خود رسال است معصوم میکنند یا مردم مساوی و لوح را معصوم  
صفت میکنند یا غیر حجت را معصوم ایشان گفتن معصوم جایز است یا **جواب**  
معصوم علی الاطلاق و غیر حضرت آنجا و غیر علیهم السلام کسی دیگر نیست که علی  
معصوم باشد مثل جناب سید صلوات الله علیه و حضرت معصومه مجاز بود  
بر تحقق میباشد و حضرت حقیقه معصوم مخصوص انبیا و اولیاست **سوال** خردون  
پوست است چون کول اللحم شکل کا و در ختم درج و ما هر حال است یا **جواب** حلال است  
اگر است و در ضرر بدن در ساقه اعتبار نیست نه در حال حرام و اگر حلال است  
تا حرام و حکم بر او الحاق در یک نیست **سوال** حرام بنوا تو جود **جواب** حرام است  
که حلال است نه حرام و مجتهد بیان کنند که حکم آن نظر کند **سوال** مالونی را  
جلدین یا خنجر بر پیش نهادم خردون چه حکم دارد **جواب** حجت است ان **سوال**







خواهد بود و نگردد و بر او نکرار کند تا بقیة الحیوة الی آخر جاست  
احتیاط و توقیر علی الشیبه نیز من الاتهام الله است و آنست که خطایک  
و الله العباد الی الصواب **سوال** چه میفرمایند علما در حق مفتیان شیعیان  
اینست که بعضی مردمان بر الحاح الحاکم است و حق تعالی را نوبت به او و کمال  
طعمه نمایان بسیار آید و اینست **سوال** چون با توراتی از تشریف نهان  
از ان لازم است **ما قول** العلماء شایسته اید هم بقدر تعالی و نیز سلیک شود بر  
چون که در وجه اصل اجازت است و این اصل است و بدو مالک میگردد یا نه  
هرگاه در وقت عقد شرط واقع شود که نخواهد کرد اما این عهد لازم میشود یا نه  
توجیه **سوال** مالک است از بیعت و بیعتیکه مستلزم قطع رسم اجازت نیست  
الرفون عقد و طهر هر یک که جایز باشد و درین عقد واقع شود و امیکه مستلزم  
عقد باشد و اما ان لازم است **سوال** هرگاه کسی در محضر اینهم حق خود را بگوید  
مهر قرار دهد در دنیا یا بعد از آن تو حید نیست هم مرد و شاهد و شاهد  
می تواند و **سوال** در صورت نکاح شخص مسلمان حق چه میکند اهل تقدیر است  
و محکوم بفسق قطعاً و بعضی صورتها بید نیست محکوم بکفر بعد از اشد است  
**سوال** شخصی که با دعوی اصلاح بر علیه عقیقه را بپاس خاطر آنست که گوید است  
چه حکم دارد و جواب **سوال** عاصی است و عقد و بیعت او جایز نیست **سوال** کسیکه

ب

سب و تمایل حق بنام آنند و اینها هم شیعه با تمام شد و مجبور می سازد و بعد  
دروغش ظاهر شود و یا سنی است و این میشود و ثواب حسانتش بدو عریض میگردد یا نه  
و توجیه **سوال** چنین کسی را با کافرین در بعضی جهات مثل انکسار  
مومن است و اندک شبست مومن است و مستحق اندک شبست هم کافران  
و ایمان من حیث الاسلام ایشان بعلی مرتبه کلمه **سوال** چه اختلاف میفرمایند  
در خصوصت که شیعه شریعت را درش میدهند و درش غیر میدهند و کلام کرد  
بطن او فرزند می شود و الله تعالی فرزند زنی سیده را نکاح کرد و از بطن آن سیده  
اولاد بهم رسید و اولاد او را سیده می توان گفت یا نه **سوال** چه تعلقات شریف اند  
سیده می تواند و اگر کسی با کسی عیادت نشود و او که دشمنان اهل بیت علیهم السلام  
بر مانع یا سنگافتن شده و اولاد یا غایب باشد یا بزرگ باشد یا بزرگ باشد یا نه **سوال**  
حرکت عامیانه است **سوال** شهادت که حضرت امیر علیه السلام از جسد انبیا  
افضل اند که ازین غیر ماضی است که حیات هم معین است یا نه **سوال** چه معین  
**سوال** شخصی را متهم در خود آید و از کلام سید محمد علیه السلام نقل کرده و در حق  
آن شخص معتدب است یا نه **سوال** گفته اند که اگر کسی شهادت بستم که کرده است **سوال**  
چه اشتباه میشود چنانکه در نقل اخبار و شهادت قاضی است و در عدالت است و اگر  
و فتور و قطعاً در افتات حسیب انصار در عین محکم است از فضلی و نه بر شهادت

امیر علیه السلام







و بعد از آن خبر می آید که این موزارت علی ما قبله است و این خبر از آن است  
 و الله اعلم  
 چنانچه که در کتاب تاریخ الدین شاه دارد معلوم می شود که این مقبول  
 یا مردود و این و آنچه از کتاب است در بار که شیخ عبدالقادر است چه در کتاب  
 و از آن نیست فرموده از اهل آن که بنا بر آن تاجر را و در آن شیخ شاه دارد  
 و غیر این و لایق دیگر می بود که شیخ مذکور اند می آید این را به بعضی شاه دارد  
 دیگر نیز می آید که اگر در جرح با عدالت از آن نویسد حقیقت اینست که  
 کسی که شیخ امیر از آنها تر می نماید بدست محبت دوست سلطان ابراهیم پسر شاه  
 جوهر پسر شاه و از این دلالت شیخ شاه دارد و در عداوت علامت تصوف است  
 مقام شاه دارد و در دیگر شیخ شاه دارد و دلالت می نماید بلکه شیخ عبدالرحمن بن محمد  
 در آن که بنی بر این است در صاف نوشته که شاه دارد و در مقدم بر این است  
 معین السلام بود و این است علی السلام که در کتاب تاریخ الدین شاه دارد و در مقدم  
 که از آن در مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است  
 علی السلام بود و در مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است  
 بعد از آنکه در مقدم است و دیگر از خبر دیگر تصوف است که در مقدم است  
 صاف ظاهر در مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است  
 شانی که بر مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است

و بعد از آن

و بعد از آن خبر می آید که این موزارت علی ما قبله است و این خبر از آن است  
 و الله اعلم  
 چنانچه که در کتاب تاریخ الدین شاه دارد معلوم می شود که این مقبول  
 یا مردود و این و آنچه از کتاب است در بار که شیخ عبدالقادر است چه در کتاب  
 و از آن نیست فرموده از اهل آن که بنا بر آن تاجر را و در آن شیخ شاه دارد  
 و غیر این و لایق دیگر می بود که شیخ مذکور اند می آید این را به بعضی شاه دارد  
 دیگر نیز می آید که اگر در جرح با عدالت از آن نویسد حقیقت اینست که  
 کسی که شیخ امیر از آنها تر می نماید بدست محبت دوست سلطان ابراهیم پسر شاه  
 جوهر پسر شاه و از این دلالت شیخ شاه دارد و در عداوت علامت تصوف است  
 مقام شاه دارد و در دیگر شیخ شاه دارد و دلالت می نماید بلکه شیخ عبدالرحمن بن محمد  
 در آن که بنی بر این است در صاف نوشته که شاه دارد و در مقدم بر این است  
 معین السلام بود و این است علی السلام که در کتاب تاریخ الدین شاه دارد و در مقدم  
 که از آن در مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است  
 علی السلام بود و در مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است  
 بعد از آنکه در مقدم است و دیگر از خبر دیگر تصوف است که در مقدم است  
 صاف ظاهر در مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است  
 شانی که بر مقدم است این را به علامت شیخ امام ابوحنیفه که در مقدم است



























وخرگوش و طاووس و جلاسه که در شتر و گاو و چرخ حیوانات از طيور و غیر طيور که گوشت آنها  
 نمیزند غیر از او حیواناتی که در حدیث آمده است که گوشت آنها حلال است و در احادیث  
 احوط و تقدیر ثالث آن احتیاط لازم است یا مستحب است یا نه و در حدیثی که در سواران  
 واجب است آنچه بخورند و بنوشند از گوشت حیواناتی که در حدیث آمده است که گوشت آنها حلال است و در احادیث  
 سوال شده است که اگر از گوشت حیواناتی که در حدیث آمده است که گوشت آنها حلال است و در احادیث  
 احتیاط هر چه که باشد اثبات آن در حدیث آمده است که گوشت آنها حلال است و در احادیث  
 آمده است که اگر از گوشت حیواناتی که در حدیث آمده است که گوشت آنها حلال است و در احادیث  
 بخورند مستحب است که از گوشت حیواناتی که در حدیث آمده است که گوشت آنها حلال است و در احادیث  
 که این نیز یکی از ائمه معصومین است این طعام نجس یا شیرینی خریده بمؤمن تقسیم کنیم  
 را بخواهیم خود صرف نمائیم یا اگر صرف طعام کند و بقصر صرف و خرج خود که اندکان اولاً  
 سوال هرگاه بر خلاف آن باشد که عمل نماید تصرف و غیر جایز خواهد بود و الله اعلم  
 دانی را که از کل نجس ساخته باشد خواهند که بآب قلیل تطهیر نمایند که طهارت آنها آید یا نه  
 در سید یا بالائی که بدارند بدارند و شک است بر آن بریزند یا طریقی دیگر که  
 در تقدیر صحیح است که بوقت صبح یا آن بیاها و در کابها را یک یک جدا کرده بدارند  
 است شربت یا روده را بخواهیم که بشکیم دیگر که آمده باشد با هم کرده بر تخت بگذارند  
 و اگر بپزند و بپختن صورت دیگر و بپزد و دیگر ظروف کلین کلان را تمام فرمایند که با

قلیل حسان پاک کنیم و اگر کسی در کلو سبویا مانند آن بر سطح خود و دهند و طهارت آن  
 سبوی که از کل نجس ساخته اند و آب سبویا بپاشند در آب چاه بپاشند  
 در آب قلیل نظیر ظرف باین نحو که با لایش را برنجین آب یک نهند و باطنش آب  
 عین از ظرف است حرکت دهند که آب همه جای آن برسد بعد از آن آب بروی بپاشند  
 همچنین در و باره بکشند یک سه مرتبه پس آن ظرف پاک است اگر شوهر زنی دیوانه  
 کرد و مجنون شود زن بپوشد شهادت ببرد و خود را نتواند داشت ضبط نموده بخورد  
 ما تفعل ملک المنیة فی الصورة المرقومة هر چند جنون مانع و طریقی نیست  
 مطبق و در هر معرفت اوقات نماز و تمیز در آن برار صاحبش حاصل نباشد باعث  
 قبیح میشود اگر بعد از جنون او قریح نماید میتواند کرد اگر این عیب اول کو را نماند باز  
 سبیل فتح مسدود میشود اگر شیخی تمام مدت و سال پیش از آن نماز ظهر و عصر و مغرب  
 عشاء را علی الموائضت بکند و نماز صبح را نکند و صلوته باشد باقیه را بجای آورده باشد  
 یا کاهی نماز مغرب را نکند و گاه صلوته باقیه را بجا آورد و احوال صلوته بخوبی  
 را دانند یا ندانند خواهد که صلوته مفقوده را قضا کند فقوله کیف لودى ملک الصلوة  
 المفقودة هرگاه عدد نماز و تعیین ترتیب بدانند مطابق آن ادا سازد و اگر  
 عدد را نداند تقدیر بخواند که یقین است حاصل شود اگر اکتفا بقدر منظور که تعیین  
 آن در یافته باشد بکند و در هر دو اگر یقین آنرا نداند بچکانه را بخواند که در هر دو











